

کنیم از آنچه که شب و روز می بینیم و بر همه کس ظاهر و هویداست ولیکن
غالباً هم ندانند با اعتراض می کنند بر هر چیزی مگر با سخنانی که در این
مقام زبان اعتراض را این ملت بر بندند و چشم حقیقت بین را بگشایند
و اگر کلام با حق است بدوشند - غالباً نسبت که هر که دزدی میکند
روزی در ایام عمر او دزدی او ظاهر میشود و سزای باید - مگر سزا
را در صورت است که ظاهری و یکی باطنی - سزا ظاهری این سزا
این است که چندی در حبس میماند یا اگر دزدی او سخت باشد در شرع ما
دست او را میسوزند و در قانون انگلیز سالهای درازی محبوس می ماند
یا بجای دیگری او را نقل می کنند که سالهای چندی در آنجا بماند -
ولیکن سزای باطنی او این است که اقلأ چندی را آن دزد از راحت
و آسایش مینویسد و اگر صاحب غیرت باشد از آنگونه زندگی بیزار می گردد
که از اهل و عیال و دوستان و آشنایان و خویشان خود دور و محروم
و آن سان ذلت و خواری ببیند و آن سان عمرش بسر آید و بر باد شود
و اگر دستش قطع کنند چه نعمت و دولت عظیمی را از او میگیرند و اگر
او را حبس بدام کنند یا بارض دیگری فرستند در واقع زندگی در گور
است - سعدی میگوید " دروغ گفتن بضررت لازم ماند که اگر حجت
درست شود نشان بماند چه برادران یوسف که بدروغ غصب شدند
برست گفتن ایشان نیز اعتماد نماند " همین سزای بسیار سختی است
غیرت را که بکار دروغ بگوید و سالها در از یعنی تمام عمر بر قول او اعتماد
نماند
مقصود ما این است که ظاهراً سزای نیک
یابدی را که زایش می کنند از هر چیزی و هر فعلی نیک با سزای مستقیم

بشخص مستقیم و لیدر خوانندگان این کتاب را ما امر می کنیم که در امور عالم
 بدقت و تعمق نظر کنند و هر گوشه را از کارهای رسیدگی نمایند و فقط سرسر
 بر آنها ننگند زیرا که سخن ما بسیار تو در تو هست و بار یکدیگه های بسیار دارد
 بچیز چه من الوجوه در پیش بیزان معذلت خدا و خلق و انبیا و اولیا و حکما
 و خرمندان عالم فرقی نیست در میان اشخاص که خاشه مردم را می شکافند
 و مال مردم را بسرقت می برد و اشخاصیکه بخدمت و فریب و سوگند جورا
 بجای می گذارند می فروشد و جنس بد را بجای جنس خوب بدگیری میدهد
 و شکست نیست که اگر مردم آگوشوند از آن خدعه دیگر از آن جنس نخواهند
 خرید و سزا او همان حکم دارد که دزدی کند و او را بزدان فرستند -
 و اگر همه خلق ندانند و نفست الله خدا می داند و می فهمد و همان عقوبت
 را خواهد یافت که آن دزد راست و احتمال بسیار کلی میرود که وقتی از اوقات
 در دنیا هم سزا بیاید اگر نه از حاکم مجازی از حاکم حقیقی - مگر چون گفتیم که
 باید در نتایج ملاحظه نمود که غالباً بنحوی غیر مستقیم زایش می کند خوانندگان
 را باید همیشه رشته نتایج را از دست ندهند و ملاحظه کنند که از کجا و چگونه
 زایش می کنند - اگر چند کس از تجارت پوسته یا یکبار یا مدت در کالائی
 خدعه بکار برند و در گندمی جو داخل گشتند و وقتی که جمعی بر آن حال آگاهی
 یافتند حکماً بازار آن کالا یا گندمی رونق میشود و دیگر بر آنها اعتماد
 نمی ماند - اگر شخصی بیکت روپیه یا بیکت قران رشوت ستاند بسیار باشد که
 حق مظلومی را پایمال می کند و دزدی را راهدار قرار میدهد و نتیجه آن
 بلکه راتبه می سازد و غالب این است که پس از آنکه آفاسه تنی که
 بر دیگران وارد می آرد خود نیز گرفتار میشود و سزا می یابد -

اینست مامی ایم بر سر مطلب مقصود خود و در اینجا هم نه میان با بازار جاده انصاف حاج
 شده میگویند این مرد عیسوی هست ملی ما از این سخنان پروا نمیست - ما ابتدا گفتیم که
 مطلقاً هر قومی و هر فردی از افراد خلق و در آن همه مذاهب و ملل شامل بودند و در آن هر فردی
 از افراد خلق عالم شریک بودند - نهایت این است که ما اینجا هم ظاهر بسیار کم بر این سخن
 که آنچه گفته اند الدینا سخن المؤمنین و جنات الكافرات و بیانات دیگر در دوستان و بیانات دیگر این قول هم
 ملاحظه نمود - ما میگویم که هیچ معنی دیگر مراد نیست از لفظ مؤمن جز مسلم و در آن شامل است هم خدا
 شناسان هم خدا نا شناسان مؤمن بحسب ظاهر مراد از هزار کس نیست که بروفق او امر و نواهی الهی
 عمل کنند اگر چه در واقع و باطن همین جماعت مؤمن و مسلم اند بلکه مراد از نسبت ماسی که است
 که ظاهر و باطن مسلمان اند و در حقیقت از اسلام هیچ نمیدانند که بروفق شریع اسلام باشد
 بهر حال غرض ما بر نصار و مسلمانان نیست بلکه غرض ما بر استبازی و قصد امانت است
 و مطلقاً میگویم که استبازی هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را ترقی میدهد بر خلاف عدم استبازی
 هر قومی یا هر فردی از افراد خلق را تنزل میدهد و دلیل میکند بیگانه و طریقی - اگر با وجود هم
 بدنبال این مطلب ان شویم باید از ابتدا این بنا بگیریم و آنچه پیشتر نوشته ایم بنویسیم -
 حکومتها یورپ که هزار و نهصد و هفتصد کرد و زیاد تر یا کمتر مقروض عینت خود هستند
 بوجه استبازی آنهاست اگر مردم هند بجهت خود و رید و انگلیش بقرض هند بجهت زمین
 لازم نیست یک پارچه کاغذ کفایت میدهند و اگر شاهزادگان هند و سلاطین مسلمانان مطلقاً
 هزار و پیه بقرض بگیرند با ضرورت زمین یعنی لازم است احد را بر قوا و فعل آنها اعتماد نیست
 از آن است که خلعت تمام امور و ترکی هم امروز با نصار است از سلطنتها و استعماری مسلمانان
 هر کدام که زری بقرض گرفت از یکی از دول نصار بخشی از زمین ملک خود را برین گذارند
 نزد آن حکومت با جمعی بقرض دهند که آمدنی و مخارج آن ملک بقضه اختیار گیرند - و تکیه حالت
 پادشاهان یا حکومتها مسلمانی با طریق اولی حالت علیشان چنین خواهد بود - هر

از کوریا و شاه ایران خواهم بخدمت باشد و خواه فرستایم سر مبارک بدو و من استنایم و گفت (سرتش
برای تعارف پیشکش در میکند و چنین تمام است و تمامی مسلمانان عالم از قرار یکدیگر پیوسته می شنویم از
گوشه و کنار از اعلی گرفته تا ادنی یکی نیست در ریاحیدر با و از اهل خدمت و عهد که رشوت بگیرد
مال اقل یا حکومتی را حیث میل کند یا یک نحو بجهت مستقیم یا غیر مستقیم تصاحب خلق و ملک حکومت نرساند
اگر چنین بچند روز در میان جمعی بگویم هر یک اعتراض میکنند و اصل اعتراض آنها نیست که نصیب
هم چنین بدهند و صدی از آنگز زبان هم میرند که آنها هم رشوت میخورند و دعابازی میکنند نسبت
به حکومت خود و این اعتراض از آنست که عیب خود را بپوشند و نظر آنها چنین بنماید که چون عمل حکما
رایجی کرد عدالت و تسک خوبی میشود برای دیگری که آن عمل را بکنند یا آنکه باید دیگری را تهمت و پس از آن
از عیب آن چیز را کرد و چنان میدانند که تهمت آن یکی جفا از عمل دیگری بر جا میشود - دیگر آنکه چون
عقوبت و در میان قومی شایع گشت قباحتش مورد میشود و چند آن ظاهر نیست در میان آن قوم -
و قتی که ما سخنی میگوییم یا بنویسیم مقصود ما طرفداری نیست بلکه مقصود ما حق گوئی و حق نویسی است
شکی نیست که در میان هر قومی نیک هم هست و بد هم هست بلکه در میان فرزندان یک پدر و مادرم
نیک بد یافت میشوند مگر اسباب و جهات هر کاری در عالم بسیار است و بسیار در کار خیر است - لیکن
اگر با توجه بهم که تمام اسباب و جهات امور عالم را بیان کنیم تا آنکه شخصی را قابل قانع سازیم که در جاهلان عمل
خلاف است و حال آنکه آن شخص را که مرتبت تمام باشد که با ما مخالفت کند یا آنکه بد پر وانی نداشته باشد
از خلاف آن عمل با آنکه چندان دشمن داشته باشد که دلیل برمان در آن کند یا آنکه چندان
انصاف قلبی نداشته باشد که انصاف دهد و تصدیق کند این امر بسیار مشکلست و الا امور عالم هرگز
در هوید است - اگر بنده بخوانم ظاهر سازم که در میان مسلمانان از هر ملت دیگری استیلازی است
و آنچه آن خوشی ترقی ما هم از هر ملتی کمتر است بلکه این هم در میان ما قبول نخواهند کرد - لیکن چون تکلیف
بما بسیار است اما ظاهر بسیاریم و پس هم در میان خود را اختیار میکنند و بسیار است باز میماند
و خدعه قریب هر کدام را بخوانند پیشه خود سازند - کسبه مسلمانان خواهد رایران باشد و خواه در

خواه در جای دیگر غالباً دروغ میگویند و سوگند میخورند که خیر خود را بفرستند و این بیگانه نوع
خلاف است بسیار و دیانت است بلکه در وی است - تجار ما خواه معزز و محترم باشند و خواه شریف
غالباً بلکه تماماً جنس نکند بد را مخلوط کرده میفرستند هیچ پروا ندارند پیشکش از شاه گرفته تا فرستاده
میکنند هیچ قباحتی در آن نمی بینند امر او در آرایششان بار و وزی بچوب می بندند که فلان
خلاف کرده اند و در دیگر خلعتی می بینند و مانند قباحت آن کار معلوم نمیشود - در حیدرآباد
اعلی و ادنی دروغ میگویند و خلاف عده میکنند و ایداً قباحتی ندارد و در میان آنها بسیار را ما
شنیدیم که خلاف کرده اند نسبت به شاه خود و خلق خدا و با خطاب آمده و حرمت و عزت نموده اند
و اینها بسبب آنست که خلاف از چندان خطی نیست بلکه خطا پستی خطا بختی همیشه عطر می کنند
تجرب میکنند - ولیکن فاضل استند از نتایج بد این اعمال عدم استبازی - نه تقدیر است که ما بگویم
بوسیله همین عدم استبازی است که مطلقاً مسلمانان قبی می کنند و در هند حکومت انگلیس مسلمانان
را خدمت عهد تمیز بد و کارها عظیم مهم را با آنها و نه بگذارند و کسانی را که ما می شناسیم حیدرآباد
بعد از ای جلیدگماشته اند حکومت انگلیس این عهدهای بسیار است هم نمی گمارد پس تبلیغ رسالت کنیم
و ترقی و ابرم و ملت مسلمان هم ندانند که استبازی را شعار خود کنند و در دنیا و آخرت خوش باشند -
و شکی نیست که اگر این ملت در ملک هند استبازی اختیار کنند به بعد ما خطبه ای تمهیدی گمارند و
صاحبان دولت میشوند و ترقی میکنند و همچنین تجارت و کاسبی خود ترقی می کنند - و این
سرزمینی که ما بالفعل سکونت داریم یعنی سکندرآباد و اینها هستند و می شنودیم نسبت به مختلف اشخاص
هره از نوکران چاکران ما ما را چه بسیار آنها - فعلاً بدانند اگر آنها است باشد این اشخاص و قبا
چنین کنند معلوم نیست که جواب خدا را چه خواهند داد و قیامت - این اشخاص هر عمده دیوان عدل
نصفت و محکمه قضا و مجلس هستند - اینها کسانی هستند که مقرر شده اند که داد مظلومان را بدهند
و ست جنای نهالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازند و جفا کاران را سرزنش کنند و مگر گستران را
عقوبت کنند - در حق بی از ایشان شنیدیم چیزها شکی این فقره و دنبال از آنجا که نیست اگر چه

نزد اینگونه شیخی عظیمی نداشتند و در نزد ایشان حدیثی عظیمت بسیار بود و همیشه فروشی
 یک بندی همیشه بدگران رخ رویه میفرودند و نوکر این شخص هم به نحو و سبب خود ولی چون همیشه در این
 آن در ایشان میفرود همیشه فروشی آرد و همیشه دست و میگذاردند و اگر سخنی بگوید حکم بشود بجان که او
 بگیرند و یک صورتی برسانند تا عاقبت الامر با چار شده راه خود را پیش گیرد و بگوید «زور
 پیش میروید با ما یا خداوند غیبان نرود»

حکایت بسیار سودمند خود بنده است و از همین باب که هنوز انحصار نشد و هنوز بیشتر
 است است جوانکی فرید الدین پسر کریم الدین می برادر زنی که تخریبی رخسار کن سکنه را با از نا که بود
 و در خانه دکتر محمد یوسف نامی اقامت گزید با سینه که عقیقه موصیلت بنده با دختر دکتر بود و چون
 از کیفیت جان ضعیف حال و وقف شدند که در نا که بود و سبب آمد و هیچ مسکری نبود که بخورده با هیچ مسکری
 نبود که در باشد از موصیلتش ای کردند چون محمدی خان محمد یوسف گذشته از آنکه همیشه بود
 آشنا بود و هم بود در این خان شوخ چشم بود خانه محمد یوسف آمد که زنا خانه با جردی میروند و زیور را
 پسندی در کار دارند آنها خود یک جواره دست بند طلایی دادند که در این ملک پونج میگویند
 بخانه بنده فرستاده یک جوره پازیب نقره هم از ما گرفتند پسرک شوخ چشم نور اسامان را بدکان
 مرواری برد و بگرد نهاد و چند زن فاشه را در مختلف ایشا و محلات سکند آباد نگاه داشت
 چند ماه برینوال گذشت و ما مصلحت مال خود از محمد یوسف کردیم و مختلف معاویر شنیدیم ولی
 بدستی او خاموش ندیم شش ماه و هشت ماه گذشت و عاقبت معلوم گشت که این پسرک برود و در واقع
 خوره و حال اینچنین بر او مقدم جاری کنند بهین تکابان تسامح دو ماه گذشت و آخر مگر گفتند که اگر
 تو نیز زور آری احتمال کنی میفرود که هر دو مان بچنگ آید و این پسرک در کچه میستردند با هو آنجا بود
 تو گریست مرا که مزاج از پیش گرم ترست و از نگر و فریب خدعه نفیت دارم و از رفتار و کردار مردم
 اینک است خصوصاً بجان بنیادم دامن بگیرد و عاقبت روز پسرک شوخ چشم را در خانه یکی
 از خویشاوند گرفتار کردم و تا شام از خانه بیرون نشد و برخاک افتاد و بوسه بر قدم زد و بالآخره

بلوایی چند کس نوشته گرفتهم از او که پس از یک ماه اگر تمام مال ندهد هر ماهی از ما بپوشانیم و سخن
 بر این ختم شد و در دنیا بکار از چنگ عسکرت هست - چون ایام موعود منقضی شد بر او نیک بپوشانیم
 یا او از یک ابطن ایند شد و از یک صلابت داده گفت در این ماه پنجاه رو پیاده اوه میشود و در پنجاه
 نیز پنجاه و چون مال تو و اهل شد بعد فکر مال محمد یوسف را خوبیم کرد - ولی ما را خبر دادند که آن جوان
 بد فعال بگردانی گناهی از کجبری دنیا چایا حب بر طرف شده در روز دیگر بنده از سینه منظر حسین
 کجبری و مطالب جو یا شد م گفت یکماه است که بر طرف شد و این صوره ثانی است و شرفه از رفتن
 بیان کرد - مختصر چه در دسردیم و زدنا بکار اکنون از نظر ما جور است و از قرار یک میگونی بدان
 فاشه محشو و زبان حالش بر این شعر گویا اگر تضرع کنی و گرفتاریاد و زدنا باز پس نخواهد داد
 اگر چه ما میتوانیم مال خود را بگیریم ولی بسیار آید - این است حالت هم ندیمان که سرکار انگلیز
 همواره شکایت میداد و از عدم دیانت داری آنها و آنها شکایت دارند که سرکار خدمت بمانند
 و چون در ریاست انگیزی خدمت نمی یابند بجد را با می آیند و حیدرآباد مرجع است امروز از یک
 کجبری بر طرف میشوند و فردا در کجبری دیگر خدمت می یابند - خدا توفیق امانت دیانت را می بخشد

باب هشتم

در مشقت کردن مسلمانان

مخنی نبرد که یکی از اسباب ترقی عالم و خلق عالم مشقت کردن است و بر هر فردی از افراد بشر
 معلوم است که تنگامی که حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد بر بنده و عورت بود - در آنوقت
 نه انگلی بود و نه شربی نه عمارتی نه لباسی و نه هیچیک از اسباب معاش گذران بود و با شربت
 آسایش و لیکن حالت امروز جهان این است که هر کسی کسب خود می بیند - تمام انبیا و اولیا را نوشته
 اند که مشقت میکردند - پس چون مشقت به چیزی می رسد باید که در پیشگاه خداوند سبحان
 و در پیشگاه پادشاهان و بزرگان و اولیا و اولیا را نوشته اند که مشقت میکردند

و شفقت می کنند از همان محنت و مشقتی است که در فقره ما قبل ذکر کردیم و در واقع این محنت
 مشقت از قبیل محنت و مشقت بسیار است که غالباً محض برای شکم است و چندان از شکم
 نماند مگر کمال تحنت این است و کمال افسوس حسرت این است که این بسیار طبعستان با آنکه
 آخر الامر از چاره و علاج میشوند که سنگی برگرفته بدستی زنند و سوه بچنگ آورده شکم خود را
 بر کنند دست از دم تقدیر کوتاه نمی کنند و یک قدم از شارع نصیب و قسمت بیرون نمی برند
 هزاران سعادت می آرد و هزاران آیه حدیث بخوانند و هزاران دلیل بر مان بیان می کنند
 و معذاکت سنگ ر دست دارند و بد زحمت مردم میزنند و غایت امر باز همان است که مشقت
 بر آن قرار گرفته است که هیچ ذی روحی بی مشقتی زنده ماند و سخن با دیگران همین است که این
 محنت را بطریق دیگری باید کرد که بهتر از این شکم پر شود بلکه اسباب دیگر آسایش روح است هم میسر کرد
 و از مرفه و مدوح و حلال هم باشد و از همه عجیب این است و مادر جان می گوید که نوشیدیم
 که در عین توکل مسلمانان از هر طاعت دیگری حریفانند و از هر طاعت دیگری بیشتر از طرق غیر حلال
 و مذموم اسباب زیست زندگی خود را حاصل می کنند -

آنچه مسلمانان در هر زمانی از از منته جهان از بدو مهلام تا کنون روی زمین بوده اند
 همیشه می از آنها صاحب نشینان بود و اندک که غالباً اسباب زندگی و معاش آنها از هر طریقی و تاخت
 تا راج حاصل میشده است یا بر زور یا بی ویر و شرع یا پایان و سپهر کردن دیگر طوایف - از آن
 نیم دیگر دولت گذار و فقیر بوده اند که فقط بگذشتی و کلاشی بسیر عبورده اند و از آن ثلث خیر هم
 باز دولت بطریق تان اسباب زندگی خود را حاصل می کرده اند که برخلاف مرضی خدا و شرع
 و مذموبان بوده - مثلاً اگر امروز در تمام ربع مسکون سیصد میلین مسلمان باشد یکصد پنجاه
 میلین آنها از قبیل صنف اول اند و یکصد میلین آن از قبیل صنف دوم و سی و سه میلین آن
 از قبیل صنف سوم و فقط کفیل بر فده یا بیصد میلین از مسلمانان در تمام ربع مسکون کاسب شدند
 از طریق تان اسباب آسایش خود را حاصل میکنند که اقل آنجا بهر مذموم و خلاف شرع نیست

یعنی مشقت آنها مفید و باطن اصل شریف است و آید در انهم غیر مستقیم خلاف مرضی خدا
 هست کم و بیش مقصود ما این است که آن اشخاص کس واقعا کسب می شود بدگانی می رود
 و کسب تجارتی می روند یا زراعتی می کنند و محنت آنها محنت حقیقی بود واقعی است از این عده
 نباید بشاید در تمام عالم - و اگر ما از حد تجاوز کنیم و دست بالا را بگیریم می توانیم گفت
 احتمال کلی می رود که تمام محنت کنندگان مسلمانان در روزگار این پنجاه میلیون پیش نباشند از
 سیصد میلیون - مگر خوانندگان این کتاب باید مقصود اصلی ما را بدانند و بخوبی بدانند که جا
 شک نماند آنها را در مقصود ما - مقصود ما این است که اگر صحرا نشینی چند گویند و وارد
 و اعراض فقط از آن می گذرد یا زراعتی هم می کنند این مرد و اهل صنعتی است که از زمین کتان
 اسباب زندگی خود را حاصل میکند - و لیکن اگر روزی هم بکند و در بهر نی هم بکند آن وقت
 و اهل آن صنف محسوب خواهد بود که از زمین کتان اسباب معاش خود را حاصل میکنند
 شخصی که پنبه دوزی می کند و از صبح تا شام ده پول پیدامی کند و اهل صنف اول است
 و شخصی که دست تکه می دراز می کند و آن ده پول را از مرد دیگری و اهل صنف دوم است
 چون مقصود ما کم و بیش معلوم شد بر خوانندگان می شود که احتمال می رود
 از این سیصد میلیون مسلمانان هم بیشتر نشینان نباشند و نیز ما داخل این بخشند کسانی که
 قصاصات و دیات سکونت دارند که ببلاد عظیمه آمد و شد دارند و از آن قبیل نیستند که
 تمام عمر خود را در صحرا یا جنگلها و کوستاها بسر ببرند و از جاهای حرکت میکنند - اینها
 این شهر نشینان تمام کسانی که خط مستقیم کسب عیشت دارند اگر ما تخمین کنیم بهترین پیش از
 پنجاه میلیون تا ششصد میلیون بگیریم که باقی مذکور و بی سبب هستند و مختصر این تخمین
 هر طایفه و هر شهری و دولت خلق بیکار نماند و بی سبب مقصود ما این نیست که اینها را هم خدا
 تان میدهد بلکه مقصود ما این است که خدا اینها را تان میدهد از طریق مذموم و بد و غیر حلال و
 در واقع خدا خود مقصر و جوابده است که اینها را خلق و بیسبب ندانند - در این صورت

هر که میگوید این از تقدیر است مادر جواب خود میگوید گفت خدا جبار است اگر او میگوید
 خدا جبار نیست عادل است در جواب او میگوید پس خلاف انصاف است عدل است خدا
 که یک شخص تمام روز و شب محنت کند و دو شخص دیگر را بخوراند که تمام روز و شب در کجای
 و سندی خانه افتاده اند بیچیزه رفته و قرابتی هم با یکدیگر ندارند.

عزیز من نصیب قسمت موردی و طبیعت نیست و بسته برین آب و هوا
 نیست بلکه اسباب جهات دیگر دارد - ما بیچیزه نمی فهمیم که چرا باید مسلمانان در هر جا عالم
 که هستند چه در ایران چه در هند چه در ایران چه در هند چه در عربستان چه در افغانستان
 چه در روم چه در مصر چه در افریقا چه در ترکستان چه در چین و چه در امریکا هر یک بدست و
 که نصیب نشد و فقط تقدیر اینها بد باشد و تقدیر سایر خلق عالم نیک باشد پس
 مسلمانان هستند سوال میکنم که هنوز همچنان در تحت حکومت قوم دیگری هستند امری که
 آنها هستند و سه بار در عدالت از آنها پیش اند آیا در دولت و دانش چند بار از آنها پیش
 اند؟ اگر دولت و دانش هنوز سه بار زیاد باشد از مسلمانان آنوقت مسلمانان
 هنوز مساوی هستند و ما میگوییم نصیب قسمت هنوز نیک است این است با نصیب و قسمت
 مسلمانان اگر نگاه و صد چندان زیاد باشد آنوقت ما میگوییم این بسته بخت و شقی
 است که آنها می کنند یعنی هنوز دو اینها نمی کنند یعنی مسلمانان -

مگر میخواهیم ببینیم که در کدام ملک در میان مسلمانان بیشتر کار و بکار
 هستند و اقسام بکاری در بکاری آنها چیست - بنده اهل ایرانم و ایران را دیده ام
 و بخوبی از حال مردم ایران آگاهم - چیزی از عراق عرب را هم دیده ام و اکنون پیش از
 بیست سال است که در این ملک هند و ستانم و چیزی هم از حال مردم این ملک خبر دارم
 بنظر بنده چنین می آید که چند آنکه بکار در نیک بود ده است از ابتدا و است امروز هیچ
 ملکی نبوده نیست و بخصوص در جاهایی که ریاست مسلمانان است - در ملک ایران بسیار است

و مشق بسیار تاکنون مردم از او میزند و این آزادی و عدم آزادی خیلی در میان
 در میان یکدیگر مردم آنجا مانند بزرگوار صاحب علم و ادب نیستند - مثلا در تمام ایران یک کتاب
 شراب فروشی نبود در زمانیکه بنده از آن خاک بیرون آمدم و هنوز مردم خدایان را
 شراب بنحور دهند - در ایران بسیار از بازیهای معنی اینست که عموم ندارد و ظیفه
 مانند منصب هندوستان است بمردم بسیار دلیل داده میشود و کسانی که ظیفه خوار
 غالباً بلکه تماماً اهل هنر و کمال شعر و خوشنویسان اند و اینها غالباً به سر و کمال خود مشغول
 اند - زنان فاحشه در ایران وجود دارند یعنی بوضع و حالت بند - در ایران نخست
 وجود دارد و در ویش و فقیر و اوطی و بازیگر و شعبه باز هم بسیار سعد و داند - فقرای کسانی
 اند که گدائی میکنند از روی بیچارگی و اجبار ولی سعد و داند و غالباً بر سر راه می بینند
 و بد رختنهای مردم کتیر میروند - بعضی از سادات ما مانند سایر گدایان گدائی میکنند
 مگر آنها نیز سعد و داند - سایر بیکاران هم بالنسبه به بند بسیار سعد و داند - مردم فقیری
 و پیر و مریدی و سلسله در ایران نیست و اگر هم باشد بسیار کم است - هیچ شخصی شغل و پیشه
 خود را بر کنار نمیگذارد که فقیر شود در پیش خود را بر تاشد و گدائی را همیشه خود سازد -
 مگر خلاف در اینست که این چیزها همه موجود است - در این ملک کسانی فقیرند و کسانی
 گدائی میکنند که هیچ فوت طویل اند و قارت و شاید ورزش یا تعلیم هم می کنند و پهلوان
 اند - در هفتاد و یک بازار است که بجز مستقیم بهر دو بقدر سه میل مسافت و در هر
 پنجاه یا صد قدم شایخ دیگری پیدا می کنند آن هم صد یا دو صد قدم و در هر محله هم
 یکی دو بازار است و اینها همه بهر است از مردمان کاسب و دکاندار - در حیدرآباد
 یک بازار است از دروازه فصل گنج تا چهار مناره و از چهار مناره از سه طرف
 تا پنجاه قدم دکان چندی است و در سیم بازار هم تا صد قدمی دکان است و لیکن
 کسی ملاحظه کند در این بازارها اکثر و اغلب میروند و عمر واری اند - تمام بقا و عطا

و ضیاع و حلاوتی و تصرف و برتر از و کفش دوز و بسیاری از کسبیه خید را با دهنند و اندک
 چند دکان مسلمان است که کل فروش و پان فروش و ناوا و قصاب استند - در هر شهر
 که در ایران صد هزار خلقت باشند اگر اشتها در دست که زری خیرات می کنند مثل دونه
 به فقیری میدهند احتمال می رود که بیش از پنجه از کسب نشوند بر خلاف در دکن که چنین
 شهری اقلای چیل هزار فقیر جمع میشوند و اینهمه بیکار اند و بیچاره و کوچ کرده و مفت خوار
 یا اکنون میخواهم بگویم که سبب چیست که در میان مسلمانان بیکار و مرز که
 بیش از هر ملتی است در عالم (۱) بوسطه بی انتظامی ملک است (۲) قصه سلاطین
 است که خلق را از بیکاری منع نمی کنند و خود رعیت خود را بتاه روزگاری کنند بدون
 بخشیدن ز رفعت و خوراک مفت بهر که می رسد خواه مستحق باشد و خواه مستحق نباشد -
 (۳) بوسطه این است که مسلمانان گمان می کنند که خدا را چه میتوان رشوت داد و به
 بخشش بجا و خورائیدن جمعی از فساق و مردمان بی فعال خدا از گناهای آنها میگذرد
 و ده در دنیا و هزار در آخرت با آنها عوض میدهد و لهذا آنچه را که بدو رخ و سوگند
 مکر و خدعه و رشوت و خلاف حاصل می کنند بگدایانی امثال خودشان میخورانند
 محض بجهت نام و نتیجه آن جمعی را بیکار و بی روزگار میسازند (۴) نیست که مسلمانی
 مطلقاً از از منته قدیم معتاد شده اند و جمعی آنها شده است بیکاری و حاصل
 کردن نان خود از مخر خلاف و ترک عادت را موجب مرض میدانند (۵) این است
 که مسلمانان غالباً پیروی کرده و می کنند این شعر سعدی را که گفته است " بدریادر
 سناغ بیشمار است اگر خواهی سلامت بر کنار است " و اینها غالباً از سلامتی و آرام
 و تن پروری خوش استند بر خلاف نصارا و ملل دیگر که همه محنتی و مشقتی استند و در تمام
 ریح مسکون پراننده اند و در همه جا تجارت خود را جاری داشته اند و در همه جا زحمت
 می کنند و در همه جا جهازات آنها روان است و همه کاری خود را مشغول می دارند و

از بیگاری و تن پروری تا خوش اندوختن و عارض خود میدانند که دست پیش دیگران
 دراز کنند و سر بار دیگران باشند و نتیجه اینها همیشه بر روی حصیر بخوابند و بر صفا
 دیگران بخورند و همیشه لباس چرمین مندرس بپوشند و همواره در غلاصات و
 کثافات بسر برند و از دیگر ملل و اقوام کفش بخورند و مطیع و منقاد دیگران باشند
 عمده سبب بیگاری و تن پروری و تمام خصایل و فعال و صفات مذکور
 مسلمانان بجهت اقتدار کردن ایشان است بسلاطین و حکومت خود و نتیجه اینها
 علی دین ملوکهم - پادشاهان اسلام در واقع پادشاهان و سالاران بیگاران اند
 و همیشه بوده اند و خود بهتر از بنده میدانند که مشاغل ایشان چیست - شکار است
 و قمار و شراب و صحبت زنان و لهو و لعب - یکی از مرسله نگاران اخبار تیر لندون
 پای تخت ملک جرمنی باخبار مذکور نوشته است در تاریخ ۲۳ ماه مارچ گذشته همین
 سال (۱۸۴۲) عیسوی که دیروز شاه پادشاه جرمنی قدم گذاشت در مرحله ۸۸
 عمرش - چه بسیار خوب است که این مرسله را سلاطین ترکی و ایران و سایر شاهان
 و فرمانروایان اسلام در هر کجا که هستند ترجمه کرده سر مشق خود قرار دهند چنانچه
 بیشک سلاطین عظیم الشان فرنگ بالفعل سر مشق خود قرار داده اند - اگر چه
 انگریز نوشته است ولی انگریز با انصاف بیغرض نوشت است مانند من و بر
 سر مشق اهل ملک خودش - مختصر من ننمیدانم کدام جمله آن مرسله ترجمه کنم زیرا که
 تمام آن مرسله از آغاز تا انجام سر مشق عالم و شاهان جهان است - از بس تند
 میخواهم خود را بیغرض و انمایم و صادق القول همواره راغب و مایل آنم که هر کجا
 را در هر بابی بهمان عبارت و لغتی بنویسم که اصل آن نوشته که آنرا آن پیش باشد
 و لهذا یک جمله از آن مرسله طویل را اینک در انگریزی و عیناً بنویسم مع ترجمه آن -
 Every hour, almost every minute

of the day brings the Emperor a duty
and that duty is performed
performed.

در این روزها هر یک که تقریباً هر دقیقه از روز آن شاهنشاه عالمقدر در تصرف است
و در آن وقت خود صورتی از آن میسر میسرید و چشم بر هم زدنی
از آن اختلاف و آن همیشه این بهت حالت سلطان عظیم الشان در سال که
در روز یکشنبه تمام ملک و تمام عالم در قبضه اوست و نه فقط این که
نیست بهت بلکه هر نصالی در وجود این مرد نیک و مدح است -
مغرض اینست که تا مسلمانان محنت و مشقت نکنند خوش نمیرند
و راحت نمی گذارند و اسباب آسایش و ترقی شان فراهم نمی آید و این مختصر
است فقط با امور و دنیا بلکه امور آخرتشان نیز وابسته است بخت و اگر محنت کنند
از هر خلافتی مثل دروغ گفتن بجا و سوگند خوردن و گدائی و دزدی و سایر
اعمال ذمیر از این قبیل باز میمانند و انسان بحقول میشوند -

خاتمه

بر صاحبان دانش و پیش و اوصاف و حمیت و غیرت که بصیر قلب
و خلوص نیست آرزو مند ترقی و خوشی و آزادی و بهبودی و افزایش دولت و
حسب و عزت و دانش و هنر مندی اهل ملک و هم ندیمان خود استند
امید قوی است که پوشیده و مخفی نخواهد ماند که این او را قلم بهای هر چند ظالی
از نقص و عیب نیست و نخواهد بود و در نظر کسی که فاقه عقل سلیم و اوصاف قلبی اند

یحتمل که واقعا عیب و نقصی هم داشته باشد ولی تقابلی نوشته و بهیچ وجهی تحریر یافته است
 پاک و منزه از هر عیب و نقصی و هر غرض و مرضی و نویسنده آنرا هیچ اراده دیگری
 در خاطر هیچ خیال دیگری در مد نظر نبوده است جز ترقی و خوشی هم مذمبان خود
 - این اوراق بزعم این خاکسار چنان نوشته شده است که کجیل هیچ حکم و تحقیقی
 تا کنون مانندش ننوشته و نخواهد نوشت در میان اهل اسلام و با وجود هر عیب
 نقصی که در آن باشد بطور واقع یا دیگری در آن بیاید نه بطور واقع شک نیست
 که اگر بر آن عمل بشود امید قوی است که ترقی کامل حاصل شود و مسلمانان را چه
 در امر دنیوی ستان و چه در امور اخروی شان - و اگر چه در این ادویه مخرب
 تلخی و ترشی و تیزی بنیهایت همزوج و مرکب است ولی هر ایقین است که از استیحا
 آنها هر گونه امراض و آلام و اسقام هم مذمبان من دفع و رفع گردد و دستها حال
 کاملی یابند - و خوانندگان این کتاب بدانند که این کتاب را دوست نوشته
 نه دشمن و بدوستی نوشته نه بدشمنی و در نوشتن آن مقصود آنه توین مذمب
 بوده نه تحقیر بزرگان نه تحقیر ملت و نه طرفداری قوم و ملت دیگر بلکه مقصود
 این بوده است که هم مذمبان او از امراض خود آگهی یابند و به حاجات آنها
 بگویند و بدانند که معالجه امراض آنها بکدام ادویه و بچه نحو و طریق میشود و امرگان
 دارد که بشود - این جوش و خروش و این افغان و فریاد و تیزی و تلخی همه
 از آنست که طوفان شده و عالم را آب فرا گرفته و پری نمانده است که دین
 ملت ما غرق گردد مگر دل سنگین اهل ملت ما ابد آگهی ندارد - دل سنگین آگهی
 ندارد که همچون دیگر روئین میزند جوش چراغ اسلام را دروغن تمام شده
 از نور و ضیاء افراوده و آفتاب اسلام بسوزد زوال رسیده و چند دقیقه پیش
 نمانده است که فرو نشیند و فقط بونی بنده است و بیم نیست که این سوی هم بگسلد -

مکرر در اسلام فاعل نشسته اند و دست شرباب بخوردی و بیغیرتی اند. این کلمات
 شیرین و عبارات شکرین بمذاق این ملت زهر مینماید و مضره تریاک میدهد.
 این نشترهایی که خون فاسد را از عروق ایشان بیرون میکشد و مزاج ایشان
 از پیران الامم و اسقام سالم میماند و صحت و اصلاح می پذیرد نیز باست
 بر جگر و ششیر باست بر پهلوی ایشان و مکرر شکایتها کرده اند از سخت زگیلی
 و تلخ گوئی بنده و دیگرانی که از قبیل بنده استند. اگر امروز هشتاد و دوم
 صدی بودی بنده هم ندیدم خود را بقسم دیگری ترغیب و تحریص امید اوم
 و بزبان ملائیم تری نصیحت میکردم که ای عزیزان و برادران من بگوشید
 تا جامه زنان بنوشید ولی امروز که آغاز چهاردهم صدی است در میان
 در پنجاه اقامت دارند و بقول هندیان خوشدل تلخ در دروازه دلی نشسته
 اند زکیال گذشت و جنگ بصلح تبدیل شد و در تمام جهان و از چهار سو
 کفش بر سر سلیمان فرود می آید ولی مسلمانان قانع و خوش اند و بیک لغزش
 و یک جرعه شراب و صحبت یک زنی یا بچه امروزی مسرور اند بنده مینویسم
 ای بیغیرتان بحیثیت فاعل بگوشید شاید این جامه زنان را از تن بیرون
 کنید و این بچک زنان را از سر خود دور سازید. ولیکن بعضی از دوستان
 همین آسوده خاطر و شاد اند که یک لوطه سندی یا جام بنگی در کشته آنگاه
 اخبار آصفی برادر دست گرفته بخوانند که روسیه باستان هرات و قندهار را گرفته
 و غنای و اهل دلی میشوند و اینها را جزا می کنند. مگر فاعل اند که اگر درین
 میانند و اگر فرنگیسان و اگر جرمنی تا و اگر امریکاییها باید کفش بخورند
 تا بنگامیکه قانع اند که شاعر اند یا غنشی اند یا میغزنی اند در فلان کچه بی حساب
 و ندیم ایسر بوسیده اند یا مظهرت در قاصد خوان فلان ایسر زاده اند.

این کلمات و این عبارات و این اوراق و این نوشته‌جات بر سر هر کس که
 مردم بغیرت نوشته نمیشود بلکه برای چهار مرد با غیرت نوشته میشود که اول اگر توبه
 علاجی کرد بر سر و سینه زند و بر نکست و مذلت هم ملتان و هم مذهبان خود بنا کنند
 با غم و اندوه و حسرت و افسوس با شریک گردند اگر هم مذهبان مایه اند که مایه
 خلوص است و صفای قلب و غمخواری و گرمی غیرت و جنتی این اوراق را نوشته ایم
 و در چه اوقاتی از شب و روز تحریر نموده ایم هر آینه باید (و ما امید داریم) که همه
 شاکر و ممنون ما باشند و این اوراق را در ایام نجات و فلاح و خوشی و ترقی دنیا
 و آخرت خود شمارند و در صد و آن بر آیند که بجا بجهت امراض خود بکشند و چاره و
 اصلاح بیماری خود را بیابند.

هر چند که ابد او هیچ چه امید نیست که گاهی مسلمانان ترقی کنند در
 عالم یعنی زنده شدن مرده امکان دارد و حمل و نقل کوه همالیه امکان دارد و
 خشک کردن محیط امکان دارد ولی ترقی مسلمانان امکان ندارد و امید نیست
 که در ایران ما حکومت نیک شود و در هند مردم متمدن گردند با وجود این هنوز
 سر موئی ما را امید است که مسلمانان ایران زود ترقی کنند از مسلمانان هند -
 سبب آن است که وضع هند وضعی است که گاهی که مسلمانان در آن ترقی نمی کنند
 اگر یک سلیقه غیر بسایند و آن ولیکن احتمال کمی می رود که اگر یک غیر در ایران پیدا
 شود و راه را بخوبی ببرد هم آن ملک بیاموزد همه به راه راست در آیند و امکان دارد
 که در یکسال (من نمیگویم در صد سال یا پنجاه سال ده سال) ایران کمتر از دول
 یورپ نشود - یک رهنمای درست کامل لازم دارد و مردم باید بدانند و معلوم کنند که
 بهتری و بهتری و ترقی آنها در دنیا و آخرت چیست والسلام - خدایا بار الهاترا بفرما
 و گاه حدیث صحیح است مگویند که بذر تعیین در صحیحی عاجل بخش لازم و مقام اول سلام و ملت را

ضمیمه

این ضمیمه شامل است بر بعضی از آرتیکلهائی که ما در مختلف اوقات
بعضی از اخبار و روزنامهجات فرستاده ایم که هر یک از آنها متناسبی دارد
بیک یا بعضی از ابواب این کتاب و نیز آنچه تا آنجا که ما جمع کرده ایم در این و آن
و خاص بملک خودمان و لهذا متناسب میدانیم که در این کتاب هم نقل یا ترجمه کنیم
بر خوانندگان معلوم شود که همواره خیالات ما اینسان بود و یا آنکه خیالات چگونه است

(۱)

۱۹ ماه رمضان ۱۲۹۹ هـ سکنه رآباد

مدیر شفق را سلام
صاحب اگر بی ادبی نباشد بنده را ایراد نگذرد
است بر شفق و تمام روزنامهجات و اخبار یکدیگر در هند و ایران چاپ میشود
جناب میدانند که یکی از اسباب عظیمه اتمه ترقی و تربیت خلق یورپ چه در امور
دین و چه در امور دنیا اخبار است - در هند و ایران اخبار نیز چون سایر چیزها
باز بچه طفلان است اگر چه خلق هند و ایران پیش از این بسم نینخواستند و طالب نیستند
و در کار ندارند - اخبار باید همه چیز در بر داشته باشد و همه چیزهای مفیده -
ولی در اخبار جناب سایر روزنامهجات هندی و ایرانی بد چیز نیست که ترقی
قوم و خلق را عموماً مفید باشد - مثلاً در اخبار بمبئی گزرت ۱۲ جولائی شرح حال
سوانح عمر شخص عظیم الشانی را نوشته است که تازه از جهان رفته اگر مردم هند و ایران
طالب اخبار باشند اینگونه اخبار را باید درج روزنامهجات نمودن - اینک بنده

اشاره میکند فقره از آن شرح حال که موجب ذیل است

آن خیر مرگ جنرال اسکلاف یکی از جنرالهای روسی (مانند شهاب ثاقب در رسیدن عالمی را متزلزل ساخت - چند ماهی نگذشته است که در عین شباب و کمال صحت و تندرستی و با استقامت توأمی روحانی جسمانی این جنرال مورد اندیشه و مایه توهم عموم خلق یورپ گشته بود -

لیفتنت گرین که ابتدا در لشکر امریکا بود و در جنگ روسی و ترکی شامل لشکر بود و در تعریف این جنرال مینویسد که اگر بیست سال دیگر زنده بماند در هر جنگی که بشود مقسوم بطلب شرقیه این جنرال سپه سالار خواهد بود و همچنین خواهد گشت حمار جنگی عظیم الشانی را که در این صد سال حال آمدند یعنی نیلیان و پلینگان و گریست و مالنگی - ولیکن این جنرال را دیگر تحصیل بود که با ایستی بر این اشخاص که سبقت گیرد - این مرد سپاهی سببی بود - میدانست که چه چیز میخواهد و در کار وارد و آماده بود که خود را در هر بلا و حادثه در افکنند تا حاصل آرد آنچه را که میخواهد است همه روزه ظاهر تر میساخت که توانائی و جوهر ذاتیش بیک روز قدرت خواهد بخشید که بخت آرد آن گوهر مرادی را که در کان خیال پرورش میدارد

با بجمده این مردی که تجلی آراء صافش ذکر شد که ده ورق میشود و در سال ۱۸۴۳ عیسوی بزاد و در این سال که از جهان بشد ۳۹ سال از عمرش گذشته بود و کمتر از عمر بنده و بسیاری از اهل ایشا و امریکه و آید و ایران کسانی که تعریف این مرد را نوشته اند همه انگریزند هر چند که یکی از اهل روسی و تعریفی که دشمن کند تعریف واقعی است - مینویسد که این جنرال محبوب القلوب بود و تمام لشکری که در تحت حکومت او بودند و آن حکم نه محض بحبت رشادت و جلاوتش بلکه بحبت خصال نیک و دیگری که او را این عزیزان خند و نزد هر کسی که

اورایشانست و با او آشنایی داشت - خرد نزدیک و خلقی بود و همواره بحال
عزت و حرمت با خود را یاد میکرد و که تمام صداقت و راستبازی خود را از آن
زن داشت که همواره اولاد خود را با اینسان نصیحت میکرد -

«نور چشمان من اگر شما با صادق القول و راستبار نباشید شکی نیست که
حقیر و ذلیل خواهید بود - ولیکن اگر شما اراده دارید صادق القول و راستبار
باشید عزم خود را جزم کنید که مانند مردان سلحشو عمل کنید در امور جزئی همانسان
که در امور کلی - در اجبار دیگری موسوم به (تروث) در شرح حال اسکندناف

ترشتمه مشارالیه مردی بود و دیندار و دینداری او حقیقی بود نه مجازی - در امور
بالسبب که گاهگاهی اتفاق می افتاد که مشارالیه در وضع بزبان جاری کند و لیکن
مانند استخوان در گلویش گیر میکرد - وقتی از اوقات شخصی از تدبیر و طرح جنگی
جنگی سؤال کرد که محاطات عظیمه مربوط بود بان مطلب مشارالیه خلاف واقع

بیان نمود زیرا که نمی توانست ظاهرا ساز و حقیقت آن امر مخفی را - و سلی
این فعل گوید در دماغش و چون آن مرد در کالسکه خود نشست که روان
شود پیش آمده گفت «تو بیخانی که شخصی باشی یا اعتبار و شریف اگر ترا شکی
بودی در اهمیت بعضی از مطالبی که از من سؤال کردی هر آینه دست خود را

قطع می کردی و آن مسائل را در میان نمی آوردی زیرا که هر چه من جواب گفتم
خلاف و کذب بود من نمی توانم بر خود هموار کردن که دروغ گفته باشم
و البته تو صدق این قول را خود قیاس میکنی و با بجه من راز خود را بتو ظاهر
میسازم و مردانگی و مردوت تو و امید دارم و امیدوار هستم که چنان نشود که

تو مرا از این کرده پشیمان سازی -
صاحب من شرح حال جنرال اسکندناف را کسانیکه در روز پنجشنبه

متعدد و خود نوشته اند همه بحسب سمر مشق دیگران و اهل ملک خود نوشته اند و بنده
 را شکلی نیست که لکوک خلق را در ممالک یورپ این حکایت سمر مشق میشود ولی
 یقین دارم که یکی از اهل هند و ایران را تغییر می دهد مزاج راه نیاید باین گونه
 حکایات - اینگونه صفات و خصایل خلق یورپ را ترقی داد و عکس آن خلق ایشیا
 را تها و ساخت - شاه و گدا و امیر و فقیر در میان ما مردم کم و زیاد و غمی گویند
 و ابد ایشیا نمیشوند و از نتایج بد آنها نمی اندیشند - راقم (م - د)

ب

سکندر آباد ۲۰ شوال ۱۲۹۹

مدیر شفق را سلام صاحب دار این ایام همچنانکه در هر ایامی که
 جنگ واقع میشود در میان طوایف عالم هر شخصی بهر درجه و مقام و بهر اندازه
 مایه و انشی که باشد پوینتیکت و این میشود در هر کوی و برزخ و ایام پوینتیکت
 می رود - مگر دعوی هیچ نمی کنیم و ایداکاری بکار عالم و اهل عالم بجهت شکست
 هیچ کس هیچ قومی نداریم زیرا که ابدان نفع و نقصانی برای ما ندارد و سعادتی که
 چیزی از ضروری می کنیم و سبب خیر صانه و محققانه و با اولیا و بزرگان کار می -
 آنچه بنده یا کن اندید مانند که (۱) خواه اگر این شکست بخورند و خود
 فتح کنند خواه نه بسیاری خرج و عمر و بشیاری تلف شود از آنها بختل گاهی امگان
 نداشته باشد که این قوم از هند و سمران بیرون شوند (۲) طوایف یا قبائل
 که داخل دول قویه نیستند و صاحب دولت و حکومت قوی نیستند اگر همه متفق شوند
 بهیچ وجه مقابلی نمیتوانند کرد با انگریزان و مراد ما از اینها افغانان یا مصریان و
 امثال اینهاست - (۳) در صورتی که انگریزان شکست بخورند از یکی از دول

یورپ (یعنی روسی) معلوم نیست هنوز که آیا یکی هستند یا با کندی یا نه بلکه یقین
 است که این امر وجود نخواهد یافت - (۴) در صورتیکه انگلستان از هند برین
 شوند امکان ندارد و امید آن نیست که دیگر باره تا قیامت فرمانروائی هستند
 یا یکی از باشندگان خودش باشد یا مسلمان یا هندو و البته یکی از طوائف دیگر
 یورپ خواهند آمد در این ملک فرساروسی - سه روسی چه بهتری دارند در این ملک
 و شک نیست که آن قوم ظالم تر از این قوم و با جمله مردم هند تا قیامت همین
 مذلت گرفتار و باقی خواهند بود - (۵) ما منصفانه سوال میکنیم از مردم هند
 که کدام یک از طبقات مسلمانان یا هندو دیگر در هند پادشاهی نمودند بهتر از
 قوم انگلیس بودند سو آنکه مسلمان یا هندو بودند و دیگر همه اعمال و افعال آنها
 ظالم بود از حکومت پادشاه مذہب و دین میخواهند بلکه معدلت و
 انصاف میخواهند - اگر تاریخ مسلمانان هند را کسی بخواند بر او معلوم می شود
 صدق قول ما - اگر چه پادشاهان مسلمان در ظلم و بیاد نسبت بسلم و غیر مسلم
 کوتاهی نکردند اگر هم کردند مورخین و کسانی که شرح حال و تاریخ آنها را نوشته اند
 منصفانه یک پیژار نوشته اند اعمال خلاف آنها را - انگلستان چنین نکردند و
 نخواهند کرد و سایر طوائف نضارا هم چنین نمی کنند ولی فرق بسیار هست
 در میان نضارا هم - در همین سال روسیایان چندان آزار و اذیت از بیرون
 ملک خود کردند که گمان از آن بیچارگان بملک امریکا و دیگر ممالک رفتند - هر جا
 خواه مردم هند از انگلستان شاکلی باشند و خواه شاکر تا قیامت گرفتار آنها
 خواهند بود و بهترین است که شاکر باشند و وفادار و حق شناس -

آنچه ایران اندیدانند که فتح و نصرت هیچ قوم دیگری مفید حال

آنها نیست و غالب مغلوب شدن روسیایان و انگلستان ابد برای ملک و

از ادبی و آسایش و بهبودی و ترقی آنها فائده ندارد مگر اگر هنوز ما مرد ضعیف
 و کم قوت و ذلیل هستیم بدست هر قومی خواه روسی باشد خواه انگلیش خواه فرانسوی
 خواه جرمن و خواه دیگر کسی - دیگر آنکه هر یک ازین دول خارجه را دوستی و محبتی
 با دولت ما عین دشمنی است و امروز دوستی روسی و ایرانی دوستی لقلقی و روباها
 است و فائده که برای ما دارد این دوستی این است که دولت ما را تابع و مستقاد
 و مطیع آن دولت ساخته و اهل ملک ما ذلیل رعیت روسی اند - کمال بشیر می
 و بغیرتی است که اهل ملک ما دولتی را از طوائف یورپ قوی شمارند و دیگری را
 ضعیف و ابد از ضعف و ذلت و بخت خود فراموش کنند و بی خیال و قانع
 نشینند -

باجمله ما باین گفتگو مشغولیم و معرفی پاشا شکست فاحشی خورد و فرآ
 کرد و تمام خمیه و خرگاه و لشکر گاهش و پنج توپ و هفتاد و پنج و تبه ریلوی پرآ
 اسباب و لوازم جنگ بدست انگریزان در افتاد - قاعته بر وایا اولو الالبصار
 راقم (م - د)

(ش)

سکندر آباد ۵ ذیقعد ۱۲۹۹

مدیر شفق را سلام
 صاحبان در ماه اپریل سنه حال یکی از
 مسلمانان هند بنام سید اسرار حسین لکھری داده است در لندن در باب تربیت و
 تعلیم زنان مسلمانان هند - هر چند روی هم رفته لکھری سید مذکور بد نیست ولی
 ما را ابد استندیده نمی نماید - یکی از فقرات لکھری مشار الیه این است که باید زبان
 انگریزی هم آموخت بزبان مسلمانان - شخص دیگری سید محمد حبیب الله نامی نیز

در آن مجلس حاضر بوده و چنین رای خود را ظاهر کرده که کسانی که در میان مسلمانان
 اقتداری دارند آنها را باید تاکید نمود که سعی نمایند و سخت گیری را در امر برده
 گویند در میان زنان مسلمانان و بهر حال بسند که اول باید از راه ترقی آنها
 برداشت رسم برده نشینی است - این هر دو را یکی بر خلاف رسالت و بواسطه
 همین دو تدبیر نیک زن مسلمان با عصمت و عفت نخواهد ماند و در هند زیرا که
 روزگاران باید تا مردم هند بطور کمال ادب آموزند و تربیت شوند و مذهب
 گردند که بد را از نیکت فرق گذارند - در این صورت هنگامی که مردان را یکی
 تنزیب نیست و زنان نیک و بد را تمیزی آرند هر دو موخونی رسم برده نشینی
 و آموختن زبان انگریزی کمال نقصان را دارد بر آزار زنان مسلمانان -
 رسیده در تعلیم و تربیت زنان مسلمانان این است که چون زنان
 مسلمان تا کنون در اجتماعات شامل نبوده و نیستند و در هیچ یک از امور دیگر
 هم دخالت نداشته و ندارند و فقط شغل ایشان منحصر است اول بد نشستن تکالیف
 مذمبه و ثانیاً با امور خانداری خود و لذا علم و تربیت ایشان باید منحصر باشد
 با موختن و خواندن قرآن و بعضی از کتب مذمبه و تکالیف شرعی و پس از آن
 یکی یاد و کتاب اخلاق خوب یا تاریخ مختصری - کتب قصص افسانه را ابد نباید
 با آنها بیاموزند - چون در بسیاری از مواقع نوشتن هم لازم میشود آنها را
 نوشتن نیز باید بیاموزند - و نوشتن اندکی حساب هم از ضروریات است زنان
 در این زمان هیچ چه لازم نیست که زنان مسلمانان لغت انگریزی بیاموزند -
 هنرهای بدی همیشه در هند بسیار بوده و هنوز هم هست اگر آنها را از زنان مسلمانان
 بیاموزند و پیروی کنند کافی است آنها را و ابد ضرورتی ندارد که هنرهای قوم و
 دیگری را بیاموزند -

طریقه تعلیم و تربیت زنان مسلمانان نزد رای بنده نیست که همچون مردان
 مردم یورپ کثرت نماید یعنی زنان بزرگان هم بسیار کارهای را می کنند و همچنین بر این نهایت
 زنان بزرگان نیز چنین کنند. به خصوص من بلوغ و بر از زمان سلاطین و وزراء و اشراف و
 ایران چه در هند امروزی نیست که در مجموع جمع شوند و همچنین از جهت تربیت دختران بلکه
 بسیار اینگونه کارها تعریف و تحسین می آید. اگر زنان شریفه بخت از خاندان علماء و صالحی که صاحب
 علم باشند با اینها مع شوند از همه بهتر است. پس چنانچه از زنان بخیر کرد و در پاکدامنی و علم را
 از خاندان علماء یا غیر علماء مقدر سازند بجهت تعلیم و تربیت دختران - هر چنانچه را که مدینه
 قرار دهند باید زنان بزرگان که اجزای آن بخت از هفتت یکبار یا ماهی یکبار آن مدینه
 رفته ملاحظه مدرسه احوال دختران ترقی و تنزل آنها را بکنند - در صورتیکه در آن عتقل
 بکفایت نباشد شوهرانشان ایشا ترا را اینها می کنند و ضابطه مقدر سازند که زنان
 ایشان بموجب آن ضابطه عمل نمایند -

طریقه امتحان دختران نیست که پرده کشیده جمعی از بزرگان بنشینند
 از پرده دختران را امتحان گیرند اگر بسیار بزرگ جوان باشند و آن خود باشند
 یعنی تا نه سالگی و ده سالگی هم نزد رای بنده میتوانند در حضور بزرگان آمده امتحان
 دهند - بجهت تشویق و تحریک چایزه بخشیدن بدختران نیز بسیار مفید و لازم است
 مگر شرط آنست که کسانی که طالب ایند خلق با اسباب و سبب خود را ترقی دهند خواه مردان
 خواه زنان را باید خود مردان خدا و شرف و تجا و با غیرت دهند و بسته و پرستیزگان
 و از اعمال خلافین و تهذیب میرا و برکنار باشند و هشتم راقم زم - د

(ث)

سکندر آباد ۲۵ دی ۱۲۹۹

مدیر شفق را سلام صاحب من هر دم از این بان غری

میرسد تازه تر از تازه تری میرسد - در این هفته اخبار بجهت افزائی بیمار سید که
اگر واقفانه باشد باید بجا کت فتم و شکر خدا را بجا آریم که اکنون که ما بهشت برین شده
و عدل انصاف سرسرایان را فرا گرفته و مسافرت پادشاه ما با ما گشت یورپ تخته نگی
بخشیده - ایلی در صفهان هست که معروف است به این نختیاری و این قبیل را رئیس هست
حسینقلیان نام که پسری داشته است جوانی بعیت پنج ساله همه گونه کمالات و هزاره
شاهزاده جلال الدین میرزا که حاکم صفهان است در طلب کرده است از آن خان پسر جوان
او را گرفته لقب رسانیده و اکنون غنچه عظیمی در صفهان پاشیده - و دیگر می هست که
آن ایل صفهان را تا خند و شاهزاده را کشند و پادشاه کجگاه ما حکم فرموده است که صفهان
را توپ ببندند و قتل عام کنند - سبحان الله در عهد هیچ پادشاهی از سلف و خلف هم
انصاف و عدالت چندان در ایران جاری نبوده است که امروز جاری است و در
هیچ کتاب تاریخی ذکر نیست از عهد و معدلتی به از این عهد و این معدلت و ما شکر
میگوییم که آسایش آزادی مردم ایران را بچشم خود دیدیم -

چنانکه فرصت چندانی نداریم که این خبر خود را با تا کنیم بلکه تسبیح خامه را
بر انوم و سرسرایان را آتش در زخم - بخدا از طریق شکایت نیست بلکه از مظلوم شکایت است
و از سنگ نباید گدازد بلکه از ستم دیده باید گدازد - بگوش خود شنیدیم در همین حیدرآباد
که یکی از ایرانیان می گفت پادشاه ایران ظل شد است مالک است بر جان مال عیال
رعیت خود و هر چه بخواهد بکند مختار مطلق است - افسوس افسوس کسانیکه چشم دارند
و نیکی را نمی بینند و گوش دارند و نیکی را نمی شنوند -

(معلوم باد که چون بعد از آن ما تحقیق کردیم ظاهر گشت که مقتول خود
حسینقلیان بوده و قاتل ظل استطان و کیفیت آنرا ما کجا کان معلوم کردیم و هنوز فرزندان

عین سهند و باید دقت که این همان کتیبه است و بسیار هم طولی است که سید عباس
 نامی ترک کاغذ روزنامه آنرا بایران یا صفهان فرستاد و این همان شخص است که
 میگفت پادشاه ظل الله است و مالک جان مال رعیت خود - شرح احوال دور
 جای دیگر مفصلاً ذکر خواهد شد -

(ج)

سکندر آباد ۱۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر صاحب هزارستان را سلام صاحب این بیخ
 شرحی ملاحظه شد در هزارستان در خصوص بلوی حیدرآباد و محفل در شهر
 ادگورتات - ما نیز از او ده هفته و داریم که چیزی در خصوص بنویسیم ولیکن بیخ چند
 اطباء نمیدیم - همین قدر میخواهم بدانیم که آیا این بلوی را حکومت حیدرآباد بخوشی و
 اختیار میخواهد جاری سازد یا بزرگ و جبر و اگر با اختیار است چه باید حکومت ملاحظه نماید
 و آسایش با سود و زیان خود و ملک و خلق خود را نکند - اگر بزرگ است بچه صورت و بچه
 قانون حکومت انگلیش حکومت حیدرآباد را بجا بوشم است که چنین کاری را بکند و
 حال آنکه بکلی نقص است برای این حکومت و ظلم است در حق رعیت آن ولی افسوس که
 خلق این ملک چنین خود را ذلیل می کنند و بدست خود را بجاه در می اندازند -
 خلق حیدرآباد تا کنون ندانسته اند که آزاداند و معنی آزادی را نمیدانند - من همیشه
 مردم حیدرآباد را اگر بیازم که این کار با فعل در این زمان بر آستانه و ملک آنها
 بکلی و کسر نقصان است و همه باید مجتمع شده آرا خود را اظهار سازند - حضرت
 ولی جنب قیصریه را بر باد میدهد بر آستانه - میخواهد ملک نظام را تباه سازد
 برای آن فایده که او را در مد نظر است که حاصل کند - ما بسیار افسوس میخواهیم که

دکتر اوگورتات را معطل داشته اند و حال آنکه وجود او بسیار حیدر اباد بسیار
بود. علی الحجاله زیاده از این نمی نویسم و بسلام واقم یکی از خیر خواهان

(ح)

سکندر اباد ۲۰ رجب ۱۳۰۰ -

مدیر هزار داستان اسلام - صاحب من فہوس بہت کہ دکتر اوگورتات
آخر تیشہ بریای خود زود از حیدر اباد بدر شد - حقیقت دکتر مذکور بسیار خدان
کرد کہ باشندہ این ملک نبود و چاکر این سستہم بود خود را مع ساخت بایستندگان
این ملک - بہت بہت کہ در این ایام در تمام محاکم تربیت یافتہ عالم خلق آزاد
ہستند کہ در کاری از کارهای حکومت و در ہر امری از امور ریاست آرا خود را
ظاہر سازند معذالک مرد خردمند باید بداند کہ مانند حیدر اباد ریاستی ہنوز
خلقش تربیت نشدہ اند و از اینگونہ کار ناگہی ندارند و ہنوز از اصول آزاد
اگہ نیستند - جای شکر باقیست کہ دکتر اوگورتات در ایران نبود کہ او را
طہاب اندازند یا شکم پارہ کنند -

ولیکن در این زمان ہر شخصیکہ رئیس یکی بہت باید بداند کہ ہر چه
میکند عاقبت مورد گفتگو میشود و خات ملک خود را و اگر مردمان خارجہ بیگانہ
خاموش مانند شکی نیستہ تاکہ باشندگان ملک خودشان خواہ باز اوی باشند و
خواہ بعبودیت وقتی از اوقات بدخواہند گفت - بعضی از اعمال بہت کہ
بدگوئی آہنبا بر سر زبانہا میماند تا ساکسا در از ملکہ تا قیامت - ما بخوبی میدہم
کہ ہنگامیکہ سراج الملک صوبہ برار را حکومت انگلیش اگذار کرد خلق حیدر اباد
چیز با گفتند و در کتابہا نوشتند و تاریخہم کر وند و ما این زمان ہم بدسیگویند

از سراج الملک بپرسند که حکما و بزرگواران دولت انگلیس صوبه برادر را میگرفت از نظام حکومت
تخواه سپاه کاغذ بخت - ولیکن در اینوقت گمان نکنیم که حکومت انگلیس مجبور سازد و بیاست
نظام را که ریلوی جاری کند -

هر چه با استفسار کردیم از مردم حیدرآباد که این چند ریلوی را چگونه
میخواهند جاری سازند با اختیار یا بزور و اجبار انگلیس بگوئی ما را از آنی بخشید ولیکن
همه روز میگویند که غوغا و آشوبی است در حیدرآباد و مردم را اعتقاد این است که
حکومت انگلیس این کار را بزور میخواهد جاری کند و این بار را بجز سنجو چه بر کمر این است
نهد - ما بدان گمان نمیکند که حکومت انگلیس کسی بایاستی را مجبور کند مگر در کاری
که نقصانی باشد خالق را در آن کار - و اینکه خلق دکن متوجه هستند که حکومت انگلیس
رفته رفته در ملک آنها میکند بکلی برخلاف در قلعده هستند چرا که باتسک قوی در دست
دارند - چنانچه در پیشی گزشت ۱۲ ماه می حال ۱۸۸۳ فقره بنظر آمد که سترید نامی یکی از
اجزای مجلس پلنت انگلیس در مجلس گفته بوده است که عریضه باید بخدمت ملکه معطر نوشت
درخواست شود که معظم ایما فرمائی صادر کند بجهت این که سپاه کاغذ بخت را مستحق
سازد و صوبه برادر را بجد رآباد مسترد کند -

شکای نیست که ریلوی بسیار مفید است در این ملک و هر گلی در زمین با
و هر یاستی زیرا که ملک را آباد میکند و تجارت را افزایش میدهد و آنکه دهنده را بهای
و بلاد و همسایه سهل میسازد - ولیکن کار را باید بتامل و درنگ نمود - قوم و حکومت
انگلیس در هر کاری که هزار روپیه در آن خرج شود کوشش و مشورت میکنند در مجلس
و این اکنون کاریست که پای چند روز در میانست پس بی تامل قدم در آن نهادن
و بفکر و غور در آن تن در دادن کار خردمندان نیست - بنظر ما چنین میرسد که این کار
را مطلقا راند تا چند ماه دیگر که حضور بخت خود می نشیند و عثمان را مستعد بخت

سلیک و سدر آنوقت جمعی از امرای بزرگان حیدرآباد را در مجلسی طلب کرده آرا آنها را
اینجا بجا بیاوریم تا اگر چه آنچه گفته بودیم در وقت آنجا باشد یک شخص را بدو دست
و سوار و دست و انگشتری خاصین عام نشوند.

از زمانیکه ذکر این چند روز می در میان آمده است تاکنون ما بسیار
چیزی را می شناسیم از هر دو شکریده این دو چنان در میان دو طرفه حیدرآباد جا گرفته و ریشه دوید
نمی بیند از آن حکومت انگلیش استیجا اهدا گرفته رفته است نه را مالک شود و بعد از آن در میان
به سده است و اینجا به حسن است نماید این صورت ما صحبت نمیدانیم که در این وقت
نگار است انگلیش این امر بدانست که زیرا که با فعل مردمان بنگاله و هندوستان تمام
اندکی متحرک و در جوش و خروش اند و اقوام این جریان را به بخت بیل و دیگر برای جیس کردن
مدیر اخبار بنگالی و اکنون مردم حیدرآباد هم بر جریان این ریلوی ب حرکت و جوشش
خواهند آمد و بهم خطه است - و السلام راقم (م - د)
ازین دو ارتیک را در هزار داستان چاپ کردند یا با میدانان یا از بیم جان

خ

سکندرآباد ۹ شعبان ۱۳۰۰ - مدیر شفق را سلام صاحب
در پیشی گزرت ۹ ماه حال ملاحظه شد که میرزا ابدایت نامی نایب قونسل دولت علییه ایران
در خواهی نموده است در حکم قضای حکومت انگلیش بر قونسل مذکور میرزا سلیمان خان
در ابدزدی شمس حسه و پلیس خان معظا الیه را بدیوان وقت طلب نموده برود جواب -
نیونه چیزی را و بد نامی نام موجب فسوس اندوه اصری از اهل ملک مانمیشود و من یقین
که بسیاری از آنها ناخوش و نازده خاطر میشوند اگر بنده چیزی درین باب بنویسم و در خوا
درج کنم - ولی من بنویسم که مردم ملک و حکومت آنها بدانند که دولت و حقارت آنها با چه

است و تا بچاندازه کشاید و انهد انقی رفت و در و استیلا ای دولت خود این فقره در دست
 همه در تمام ملک هند و ملک بنگلند بلکه در تمام یوریا کنون انتشار می یابد خواه صدق
 و خواه کذب و بهر حال موجب شکست ما و دولت ایران خواهد بود و کسانی بیشتر از این سخن
 و پسر میزنند که اندکی از امور جهان گمی دارند - اگر ما سعادت و دولت انگلیس را در این
 ملاحظه کنیم و حالت و زور و استیلا ای قوسلهای آن دولت در ایران و حقارت و خفت قوسلهای
 دولت ایران را در بررسی بیان کنیم آنوقت معلوم میشود افتراق میان این دو عیسیت و آنوقت
 دل صاحبان غیرت بجوش می آید که قوسلهای دولت ایران باین حقارت و بیحرمتی باشند
 بایوزنگلیش در بو شهر همان زور و استیلا است که زیدنت حیدرآباد است و لیکن
 بایوز ماد بر بی ایداعزت و حرمتی ندارد بیچاره مکان نشین اسباب یلزم و مواجب
 باندازه ندارد و مواجب و گاهی بروقت و بقاعده و باندازه با و نمیرسد - همیشه مقروض
 است و بیحرمت - آنگاه از مردم ایران از حرمت و عزتی بر او نیست و اعتقالاتی با و نمیکند و
 حسابی از او نمیرند - ابد او را آن اقتدار و عرض نه نیست که در امور رعیت ملک خود بتواند
 مدخلی نمودن لغو دانند اگر مدخلت هم کند آنوقت هم یک آنقی است مردم ایران -
 آنوقت میخواهد بهمان گونه رفتار کند با آنها که در ایران میکرد و میتوانست کرد - بهر حال
 نیست حالت ملک ما و دولت ما خدا علاجی کند این امراض - راقم (م-د)

(د)

سکندر آباد ۱۰ رمضان ۱۳۰۰ - مدیر شفق را سلام صاحب

شفیق تاریخ ماه جان (رمضان) شرمی در تعلیم و تربیت زمان و روح بود و نیز در
 صفات و خصایص عادات آنها - "خوشتر آن باشد که راز دلبران گفته آید در
 دیگران" - اینگونه مطالب اسن باید بنویسیم که تا مل و تدمیق در آنها پیش دیگران است

صاحب خردین قاعده کلی در تمام مردم و در میان هر قوم و ملتی این است که آنچه
 بزرگان و علمای میکنند و میگویند عوام الناس و جمعی پیروی آنها را نمایند. علمای و بزرگان
 ما چنین دانسته و میدانند و معتقد اند که زمان ناقص عقل اند و از بیلوی چپ زانند
 شده اند و لهذا همواره کج روانه و ابد اقبال تربیت و علم میکنند. دیگر آنکه شاید بعضی
 از ادیبان و اخبار هم دیده اند و دارند در دست خود و بر تقویت کلام خود که ما میترسیم
 فکر و فتوی الهی و بر ما برود اگر آنها را رد کنیم. پس از اینها و از همه بالاتر این است
 که عالم و جاهل میکنند آنچه را که خود میدانند خلاف است شرعاً و عرفاً و تهنیتاً و همه را
 در حضور زن و فرزند خود و با وجود این هنوز بتوهمات جاهلانه گرفتار و عقیده میکنند.
 مثلاً از جمله چیزهایی که بعضی بلکه بسیاری از بزرگان ما خلاف شرع میگویند و میدانند
 خواندن و آموزش زبان دیگر مطلق است و میگویند هر که لغت دیگران را بیاموزد در وقت
 مردن کفر لا اله الا الله بر زبانش جاری نمیشود. بعضی دیگر از بزرگان ما نیز هستند که در لغت
 دیگران فاضل کامل شده اند ولی هر دو این فریق از جاوده حقیقی خارج اند اولین را
 اعتقاد سمعی است و دومین را اعمال خلاف. آنها اینها را بد میگویند و اینها آنها را
 دلی ما هر دو را بد میگوئیم. عوام الناس در وسط این دو صنف افتاده گاهی بجد به آن کشیده
 میشوند گاهی بجد به این و افتراق این هر دو بعد مشرقین است.

این آرتیکل بسیار طولی است لی ما در این کتاب مختصری را از آن می نویسیم
 زمان ابداع عقل دستعدا کم از مردان نیستند و این کم و زیاد تجربه بهم رسیده. مثلاً
 در میان طوائف قبایل و عشایر نشین مانند تاتاریان و ترکان و ایلات ایران بعضی
 از صحرا نشینان هند و جزایر هستند که چون مردان سواری میکنند و رهزنی نمینمایند و
 شمشیر میزنند و جنگ میکنند و بسیار است که در بسیار از امور خانگی و زندگی زنان محنت
 میکنند و مردان آنها خوابیدند. در میان مردم پورچا امریکاییان نصار اشتباهند

دیده میشود که زنان سواری میکنند و کاسه سیرانند و هنرهای دیگر بسیاری هم دارند
 و در کارهای میکنند و دکتری و معلمی و تصنیف و تالیف کتب متعدده در مختلف علوم
 میکنند و حتی آنکه در علم ریاست و سیاست و پولیتیک هم کمال استعداد و قابلیت
 دارند و شکلی نیست که اگر صد کس از آنها مجلس شورای ملی کنند ملکی را میتوانند نگاهداری
 کردن - مختصر این است که زنان هم خواه مسلمان باشند و خواه غیر مسلمان اوریا
 ما همچنانکه در میان سایر ملل عالم قابل آموختن علم و تحصیل کمال و هنر و تربیت و
 تهذیب هستند و ممکن است آموختن و تربیت آنها در صورتیکه اول مردان ما خود
 متخلق با اخلاق حسنه و متصف بصفات نیک و شایسته بشوند از گاه سعی کنند در تربیت
 زنان و دختران و اولاد خود - اگر چنین شود تربیت زنان امرکان دار و در میان
 مسلمانان و الاقلام - و السلام - راقم (م - و)

(ذ)

۱۵ محرم ۱۳۰۱ - مدیر شفق بر اسلام صاحب اورپال ملل گت
 نوشته است که در شکر پریشیا این پادشاهان عظیم الشان مانندی کرن یعنی سرپا
 اند برای نام و عزت -
 امپراطور سوم روس - امپراطور آستریا - پادشاه رطیب -
 پادشاه بلجیم - پادشاه مالند - پادشاه ایتالی و پادشاه اسپین - سوآ این پادشاهان
 مذکوره که همه تاجدارانند این شاهزادگان ذیل هم همین منصب عزت را دارند -
 ارج ویوک آستریا - شاهزاده ایتالی - پادشاه مانتی معزول اسپین - شاهزاده
 هسی - شاهزاده بلگریا - شاهزاده انگلیش (یعنی سله پیران بلکه موجوده)
 این اندیشه بخاطر من گذشت که چرا نباید یکی از شاهزادگان ایران یکی از شاهزادگان

در این زمان که در این منصب عالی ایشان را داشته باشند به بی این مردم در این
مرتبه عالی تر از آن است که مانندی کرتالی باشند در لشکری و اینگونه چیزها و کارها
را که سرشان در مرتبه خود میسر آیند -

دیوکت آن کلمات باید امروزه وارد بستی شده باشد - پادشاه
که آمدنی محاکم محرد شده ما در این دو صد کرد است یعنی هشتصد کرد و این باید
که چگونه وارد ملک هند میشود و چگونه در تحت حکومت و اطاعت چاکران با خود
است - اینو سیدان بستی فقط پنجاه هزار روپیه داده است برای فحاج و در آن شاهزاده
و حاکم بستی حکم کرده است که ساعت پنج و نیم بسا حل نزول کند آن شاهزاده و پسر
از این چه بکند و بجا برود - او را بهیچ وجه اختیار نیست اکنون در این ملک که ملک
ما در او سبت و در هیچ شهر و قریه از تمام محاکم ما در خود - دور و نزدیک اجازه
ماندن در بستی ندارد و باید بفرج خود ملحق شود در منصب جنرالی و پس از آن برای
تانشای کلکته از فرمانروای هند رخصت حاصل کند - در ایران اگر شاهزاده
بجائی برود و ده گنث مخلوق خدا را بعد از الیم در می اندازد و خود مختار کل است و حاکم
پسر شهر و بلدی که این شاهزاده در آن وارد میشود و غلام حلقه بگوش و عید ز خرید
اوست - مرغها بسنج زده و درختها از بیج برکنده میشود و چه کارهای دیگر که نمیشود -
چند شب پیش ازین در خانه آقا میرزا علی داکتر ماندم و جناب
موصوف بیان وضع و حال انگلستان را می فرمود - سخن با اینجا رسید که دیوکت
سیدر لند هنگامیکه میر لایق علیخان (وزیر حال حیدرآباد) را دعوت نموده بود
داکتر موصوف هم شریک آن دعوت بود - داکتر صاحب بیان میکرد که چندین
هزار پوند هر روزی آمدنی این دیوکت است معذالک چندان سله نفوس کریم لطیف
داقتاده مزاج است که مکرر دست بستانه من میزد و میگفت که بیارفتی دیرینه من

من گفتم در ایران ده باشی و در حیدرآباد این که تو اولی هم این نهادگی را اندازند و من
خود را از این دیوکت هم برتر میدانم - تا وضع زگرودن در این نکوست گدا را تو جمع
کنند خوی اوست -

(۵)

سکندر آباد ۸ بیج الاول ۱۳۰۱ - مدیر شفق را سلام صاحبان شکر
و ممنون شما هستم که ترجمه خط کار سپاند تیز را در خصوص ملاقات او با سلطان ترکی که در بی
چاپ شده بود و من بجناب فرستادم در شفق درج فرمودید و در این هفته ملاحظه شد -
مقصود من از ترجمه این خط فقط این بود که چیزی از نوشتهجات من در شفق چاپ شود و روزنامه
تذکر از نوشتهجات من خالی نباشد و الا من امید ندارم و باین امید این خط را ترجمه نکردم
شفق فرستادم که اهل مکتب هم ندانند من از ملاحظه آن عبرتی گیرند و موجب غلیان
تغییر احوال آنها نشود - و باید دانست که اینگونه نوشتهجات برای مردم بوی مفید است که
طالب استند و عبرت میگیرند و چیزهای آموزشی آموزند از آنها و قدر قیمت ایشانند از آنها و
مانی بنیم که چه کسان عالیشان در مختلف ممالک بلاد و در بار سلاطین عالم کار سپاند یعنی
در اسلحه نگار تیز نندن و سایر اخبار روزنامهجات انگریزی هستند و همواره میروند و به
حکمت و با کمال سعی و جهد خود را شامل مردم میسازند و از احوال ملک و خلق ملک در حکومت
ملک آگهی بهم میرسانند و پس آنچه که دیده و شنیده اند در اخبار درج می کنند - ولیکن مردم
مشرق زمین و بخصوص مسلمانان را شوق و ذوقی نیست بترقی دادن و از ترقی یافتن خود
و ابداً فایده بر نیگیرند از این کارها و فایده نمی بینند در این چیزها - و عمده بسبب آنست که
همیشه بر این حال بوده اند از قدیم و گاهی قومی یا فرقه در میان آنها ترقی ندیده است و همواره
غرق بوده اند در محیط این رسوم و عادات بد و این رسوم و عادات بد در جبلت آنها ریشه
و و انبیده و از بیخ برکندن آنها بسیار مشکل است و اقل آنکه تا ملی نمیکند و اندک محنتی هم

در این باره که سیر و پیشرفت ایشان را در این باره

این نکته را باید بر خود و احوال مردم شیا بخشیده مسلمانان را دان
همان قیاس کرد که در سال ۱۳۵۳ هجری قمری ترکمان عثمانی قسطنطنیه را گرفتند و
مختر ثانی شهر مذکور را پایتخت خود قرار داد. - الآن چهار صد و سی سال است که ترکمان
باشنده ملک یورپ شدند و درین همین زمان هم بود که مردم یورپ رو به ترقی نهادند
و این ترقی را کردند که ما امروز بجهت خود می بنسیم. - اگر چه من نه شهر قسطنطنیه را دیدم
و نه حالت ترکمان را ملاحظه نموده ام و لیکن از روی خط کار سپانند نیز اگر قیاس کنم
حالت ترکی نسبت بسایر ممالک یورپ باید بگویم که نسبت این دو نسبت طفل شیر خوار
است و مرد حکیم کامل. - از قراریکه کار سپانند نیز بنویسد هنوز ملک ترکی در این مرتبه
است بلکه میتوان گفت که دخل بتدیان هم محسوب نمیشود. - از سعی و جهد نمودن این
مردمان نگار برای ملاقات سلطان و سردود و مشکواتیکه در راه بوده است ملاقات
مشاور الیه را و تدابیری که بکار رفته است بر آمدن ملاقات او در متن سلطان بسیار
در سلسله رسائل و نامه و پیامی که رفته است در میان این مرد و سعید پاشا و لار و
دفرین و سلطان و دیگر حکم و حیل و دیگر کارها نیکه تفصیل آنها موجب درد سر است
معلوم میشود که هنوز ترکمان بعبادات و رسوم قدیم خود معتاد و گرفتار و عقیده
همچنانکه مسلمان هر ملکی در عالم. - ماکر در اخبار دیده ایم و از کسان شنیده ایم که
بسیاری از مردم نامعروف هند درنگند ملاقاتی شده اند با قیصر هند (یعنی ملکه انگلند)
و مکرر شنیده شد که سلطان عظیم الشان یورپ چون امپراتور جرمنی و امپراتور روس و
امپراتور آستریا و غیره بکمال سهولت ملاقاتی شده اند و هیچ وجه عیب و نقصی وارد نیامده
و از نشان و مرتبه آنها نکاسته. - پس این عیوب و خلل همه در میان مردم مشرق زمین
است و همین جهات است که گاهی ترقی اینها امکان ندارد. - مگر هنوز ما باید بگویم که

دولت عثمانی بسیار شرفی کرده است چنانکه ملاقات شخصی بمقام و مرتبه مراسله نگار تمبر
 از سلطان عظیم الشانی مانند سلطان ترکی آسان تر است از ملاقات چنین شخصی از یکی از
 امرای حیدرآباد من خود یکی از انگریزان حالیشان را دیدم که دو ماه بود میخواهت پیشکا
 حیدرآباد ملاقات کند و تمبر نمیشد و آن صاحب شکایت میکرد - من خود در روز بنزد
 کوتوال حیدرآباد رفتم و یکساعت بر سر پایتیا دم تا مرگفت نشین - این چیز را از ایشان
 و مسلمانان جزو جلال بزرگی خود میداندند -

بدتر از همین است که خلق اشیا را عموماً معتقاد این است که باید غرق

باشد در میان عالی و ادانی ناس یعنی در میان صاحبان جاه و جلال و کسانی که با
 جاه و جلال نیستند و این افتراق هیچ کار و هیچ چیز دیگر ظاهر نمیشود و جز باینکه نه چیز
 کارها - من در میان جمعی میگفتم که هیچ ضرورتی ندشست که حضور کن چهار صد کس بمرا
 بگلته بروم یا نه لاکت روپیه خرج کند یکی از میان آن جمیع مرا گفت پس فرق میان
 شاه و لدا چیست ؟ من در جواب گفتم اسپر جرمی و اسپر روی گاهی بین عدت عمر
 سفر نمیکند و این مسالغ گزان را در سفر خرج نمی نمایند پس باید از نشان و بزرگی آنها بکا
 اگر ملکه انگلستان بپند آید ده کس را پیش بمراه خواهد آورد و تخمین بحسب هزار روپیه پیش
 خرج خواهد کرد پس باید از نشان او بکا هد - و باید طفتت بود که چهار صد یا چهار
 همراهی در بازار حیدرآباد عظمتی دارد ولی دبازار گلته یا بمسجی و مدراس غشمتی ندارد

احدی را اعتنائی بان نیست فافهم

مکالمات کارساز تمبر و سلطان را که ملاحظه نمودید - معلوم میشود
 که هنوز سلطان ترک عاجز است که نظم و نسقی بد در ملک خود و تحیل که تا قیامت
 همچو سلطانی نتواند نظم و نسق بخشد ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان را -
 مگر مردم ایران مرا گفته اند که شاه یک تن واحد است و پیرامون او را بسیار گرفته اند

بسیار طرف را می آوردند و در ترقی رعیت و ملک او و من در جواب گفته ام
 را که هر اسلحه نگار تیر گفته است سلطان ترک در حین ملاقا تشنه می آید - عزیزترین
 در جهان آمده و نام خود را در جهان باقی گذاشته اند تا قیامت بر آگای بسیاری
 کرده اند همه اشخاص احدی بوده اند - اگر من بخواهم ممکن است صد کس از آنها
 نام برم در اینجا مثل سکن در رمی - جولیس سیر - الفرد بزرگ - شرمین - فردریک
 خزان و بیکن - پیلان اول و در همین روز امپراتور پرورش و دیگران - مگر عزیز
 عزم جزوم و نیت مردانه در کار است - در این زمان ملکانی با نظم و نسق آسان تر است
 از منته قدیمه بانی انتظامی و مرجع و مرجع - همان چند کلمه که کار پادشاه سلطان
 کافیست بر آرتی ملک ترکی و هر یک از ممالک مسلمانان مگر همان مانع عظیم را دارد که
 هر اسلحه نگار مذکور بیان کرده و من سالها قبل از آنکه این مرد ملاقات کند با سلطان
 گفته و کتاب هم نوشته ام -

صاحب من که یاد در تواریخ عالم ملاحظه کنی از زمان آدم صغی تا کنون
 خرابی و هرتیابی و آفتی که بر هر شخص و هر قوم و هر ملکی وارد آمده است فقط بواسطه
 استیلا بوده - تنزل ممالک مسلمانان و عدم ترقی مسلمانان در هر زمانی بخصوص
 فقط بواسطه استیلا بوده و هست و اگر همین منوال باشد تا قیامت بر همین منوال خواهد بود
 در میان مسلمانان از سلطان گرفته تا اگر هر شخصی طالب استیلاست بحالت و درجه و
 مقام خود - استیلا چیست ؟ - استیلا آن اختیار را میگویند که شخصی داشته باشد
 بر جان و مال عیال دیگری بحسب قوت و طاقت خود - سلاطین طالب استیلاست
 برای آنکه جان هر که را بخواهند بگیرند و بتوانند - این بچاره آورد دست نفس سرکش خود
 گرفتار و عاجز بکنند و در دست کسانی که پیرامون آنها گرفته اند - اینها مردمانی هستند
 که نمیتوانند مبلغی معلوم گزران کنند بلکه باید زر رعیت خود را بزور و قهر بگیرند و با اختیار

و اقتدار کامل بر باد دهند بر وفق میل و خواهش خود. اینها مردمانی هستند که نمیتوانند
 بیک قباد کلاهی ساده بسیر برند بلکه میخواهند بجو اهرات قیمتی خود را از پیش رو بپوشند و
 بلباسهای فاخره خود را زیب و زینت بخشند و ناچارند که زر مردم را بگیرند یا هر چه
 هر که دارد و بجزر و ظلم از او بستانند. اینها مردمانی هستند که نمی توانند بیک دو وزن
 قناعت کنند و آن هم گفتو خود میخواهند چهار صد و هزار زن داشته باشند و زیادتر
 هر که را که بدانند و بفهمند و آنگهی بپرسانند که خوش صورت هست از هر ذاتی که باشد بگیرند
 برخلاف مرضی او و با بچه تا هنگامیکه استیلا ندهند شته باشند نمیتوانند اینگونه کار را بکنند
 پس **مضمون الناس علی دین ملوکهم** از ائین و دولت ایشان و بزرگان
 ملک و حتی احاد ناس یعنی کسانی که در جزو بیت و هم بستگی با آنها دارند و همین امر من
 مرضی و بقیم استند پیروی می کنند سلاطین خود را. پس هر سلاطینی که بخواهد خلق سلطنت
 خوش باشند و از او باید اختیار کامل و استیلا ی کامل خود را از دست بدهد. شکی نیست
 که هر سلاطینی در هر ملکی که امروز استیلا ی خود را از دست بدهد احدی از رعیتش و زود
 دم از استیلا و اقتدار دستیار نمیتواند زد.

عجب نیست که هیچ کسی در ملک اشیا ندهسته و مطلقیت این نیست که خوشی
 و راحت و ترقی خلق و سعیتی در اینست که مردم همه آزاد باشند و با آزادی با هم گفتگو کنند
 و برخاست کنند و با آزادی آرا خود را اظهار سازند و با آزادی تجارت و فداحت کنند
 با آزادی بشهر مندی و دانش خود را اظهار نمایند. و عجب تر از همه آنست که آزادی را با
 فتنه و فساد میدانند و هر چه در راه رانایه آسایش و حبت - سلطان ترکی کار رسانند
 تیز گفت که "ازادی در ملکی که مردمش معتاد نیستند نمیتواند آزادی در استعمال آید
 بآن ماند که شخصی را تفنگی بدست دهند که نتواند آنرا استعمال کند. این یکی خلاف عقل مسلم
 است و هر که چنین سخنی را بگوید عاقل و صاحب دانش نباید بشهرنش زیر که مقصود از آزادی

است که همه عیوب خلق معدوم شود یعنی بزبروستان بزبروستان تمام کنند و بزرگان بزبروستان بزبروستان بروند و خلق همه یکسان شوند و این هرچ و مرج در حقیقت همین است بزبروستان و مردم بد فعال ملک را دلی چون مردم آزاد شدند و همه مساوات پیدا کرد هرچ مرج معدوم میشود و هیچکس تا مل نمیکنند که معدوم میمانند و هرچگونه در ملک نیست هیچ کس را آزاد نگذاشته اند و حال آنکه خلق همه از خلق هر ملکی مختلف ترند و در تمام و عقاید و آراء و هر ملک دیگری را هم که امروز بگیرند و تمام خلق آن ملک آزاداند -
 باین معنی است مقصود ما - شرط آزادی جریان قانون سخت است و تا هنگامیکه قانون ملکی نباشد به طور آزادی خلق را میتوان نگاهداری کرد و به بعدویت و بندگی - و تا قانون در ملک نباشد ابتدا امید ترقی و بهبودی بر آن ملک و این ملک نیست -

مگر باید دانست که در این امر مهم تر است از هر چیزی که حکومت نباید مشتمل باشد از پادشاه ملکی و چند کس از ارکین دولتش که خود گزیده باشد و جوابده نباشد در آراء خود و هر یک جوابده نباشد در هر کاری و عملی که واگذار است باو یعنی با اختیار کامل خود عمل کند - ما این فقرات را بتفصیل در کتاب دیگری همچنین در این کتاب نوشته ایم - باین موجب فکرانی بسیار سهل است و ترقی دادن ملک و خلق ملک بنیاد است آسمان است اگر کسی بتواند دست از استبدادی خود بردارد و امور را واگذار کند بقانون و اصول -

چند زمانی نگذشته است که شخصی مرا گفت هنگامیکه ناصرالدین شاه از سفر اروپا مراجعت کرد و اراده داشت که ملک خود را نظیر روسیه دهد و خلق را آزادی بخشد و در یکی از ارکین دولتش در حضورش آمد باجبه بسیار قیمتی شاه او را گفت «عزرا اراده است که قانونی جاری سازم که اگر بنحو هم این جبه را از تو بگیرم آن اختیار را ندانم شتم» - آن امیر در جواب گفت «قریبات شووم خدا آن روز را بدینا نیارد که قبله عالم را این اختیار

و آنکه در نماز جان و مال همه از آن گشت. - این سخنان سخنان مردم نادان و بی بصیرت
مرد عاقل این سخنان را نمیگوید و نمیشود که نزد عقلا و طوایف دیگر مایه ضحک و تخر باشد.
اینها همه بهانه است. - شاه ایران میخواهد آن جناب را بگیرد و آن امیر را بخورد و او گذارد که
صد جناب در عوض آن از خلق بگیرد و بظلم و ستم و آن امیر میخواهد پادشاه خود را آن اقتدار
باشد تا او را نیز باشد. - من بر آن استم که هر پادشاهی که بتواند ظلم را جاری دارد و در
عدل و نصفت را هم میتواند جاری دارد. - اگر همان روش را که یکبار میسرند در ظلم یکبار بر
عدالت و نصفت شکی نیست که کمال آسانی میتوانند خلق را تابع قانون و عدل انصاف
سازند. - مگر چنانچه گفتیم قانون در کار است ولی قانون هیچ کاری صورت نمیکرد. - مگر
یک افتراق کلی در میان است مردم یورپ و مردم ایشیا و این افتراق بسیار کلی است و
رفع آن بسیار مشکل بلکه از جمله محالات است. - مردم یورپ میگویند پادشاه باید تابع
رعیت باشد و مردم ایشیا میگویند رعیت باید تابع پادشاه باشد و ما در این میان
میگویم که الحق پادشاه باید تابع رعیت باشد چنانچه سعدی هم گفته "پادشاه پسران
در دین است. - ایامی ممالک یورپ صد سال قبل از این مشفق شدند و بزود
حقوق خود را مقرر کردند و بسبب شدند که قانون آزادی در ملکشان جاری گشت
و همه روزه بر سر حقوق خود با حکومت خود در نزاع و جدال اند و در همین روز بر اکثری آن
اهل عالم معلوم است و معلوم شده است که معدودی از مگر نیز در ملک هند در مقابل حکومت
خود رعیت و بیخ نرو و خلق هند میکنند بر سر حقوق خود و آخر کامیاب خواهند شد (و آخر
شدند ۲ ماه میگذرد) و همه متفق اند. - مگر از آن طرف در میان رعیت و بیخ نرو خلق هند
پناه کس متفق نیستند و نمیتوانند حقوق خود را طلب کنند فی نفسه. - در همه ملک ایشیا خلق ملک
تابع حکومت یا پادشاه خود هستند و حکومت یا پادشاه هر چه میخواهند می کنند. -
یکی از جمله حاشیه ها مردم ایشیا اینست که پادشاهان خود را اهل انصاف میدانند

و آنها را آنجا نب خدا و بوجوب دسامدی مختار بر جان و مال و عیال رعیت نشان میدهند
 تمام خلق بهر وجه و مقامی که باشند یا ظالم اند یا مظلوم (بالتسبیح) و فقر آنها بجهت
 غالباً مظلوم اند و ملک و عیال آنها گرفته اند و تباه ساخته اند معذالک هر که حرفی از فتنه
 و ظلم در میان آورد میخوانند او را بکشند - بسیاری از اهل ملکات مادرین جهان منند از آنکه
 حکومت یا پادشاه آنها را ظالم میگویم و آنها را مظلوم میخوانیم - مردم ملک ما چنان بخصیبت
 خدا رفتار اند که اگر کسی آنها را مظلوم خواند خشکین میشوند بلکه اگر در خشیه او را بیابند
 بالضروره خواهند کشت -

در جهان اخبار بمشی گزرت نوشته بود که مالیات سالگه ششده یکنگند
 نو در و ر بوده و قریب چهار کرد و از سال قبل از آن مزید شده بوده است - ملک ایران
 چندین برابر نگند است و چهار کرد در هم مالیات ندارد - این فرق کلی از چیست ؟
 از همان است که ملکه نگند پیدا ندارد و شاه ایران در ۹۰ مردم نگند زیاد است
 مردم ایران بنده و برده ملک نگند قانون دارد و ملک ایران بی قانون است -
 راقم ر. م - د

(منا)

سکندر آباد ۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

مدیة شفق را سلام - صاحب من "چه حاجت که نه گری آسمان
 نهی زیر پای قزل ارسلان گویند ای عزت برافراکت نه بگوروی اخلاص بر خاک نه"
 مردم و کن نباید فراموش کنند و گویا همین زودی فراموش کردند) آنچه را که لار درین
 در نطق خود فرمود بجهت پیر نور بنور موعظه و نصیحت که مضمون آن باینموجب بود -
 "مجلس ستم که گذاری عیبهت خوش رو قانع کرد و بنمایشات ظاهریه و اوقات درود و
 لیت

و کسب و کار خود را در میان کسب و کارهای دیگر و در وقت که در کسب و کارهای دیگر
ز تو می گفتند خوش آمد گویند و بگویند - اکنون ما شش ماه و یکسال دیگر پیوسته تا پنج جدول
خواهد آمد از اطراف جوانان امصار و بلاد دکن اخبار با هم روزی بر میشوند از خوش آمد گویند
خوش آمد گویند - یکی تهرکاب و خلک جناب خواهد نوشت - دیگری خورشید ایوان و
ملک دربان - یکی رستم دستان و دیگری سام زریان - یکی تیغ زن و دیگری لشکر شکر
یکی سینه شیر امیشگاف و دیگری سپهروی بر امید رو - یکی حجاب بخواندش و دیگری
سلیمان بارگاد و حال آنکه چند روزی نگذشته است از مسند نشینی او و بیچک از این
فصل را کسی ندیده و نخواهد دید گاهی - افسوس است که در اینکات یک شخص علی خیال
و بلند اندیشه دور بین نیست در هر اقوال و فعل قول و فعل افعال است - و لیکن
ماضی چیزی ندیده ایم و در مستقبل امید داریم و دعای کنیم که جانشانی سر سالار جنگ
مردم و صرف ز بسیار و محسن استادان متعدد و انگریزی و عربی و فارسی و مصری و بلخی
کلمه آخر از همه فصیح لار درین نتیجه خود را بخشند و در نمودن ابتدا بر این صورت
که رستم خوش آمد گوئی را از اینکات و از دربار خود معدوم سازد که تباهی تمام ممالک آسیا
بخصوص مسلمانان بوسیله همین تعلق و خوش آمد گوئی است - مگر از اینگونه عبارات
نصیحت آمیز در اخبار شفق نوشته ایم و اکنون بر تمام اهل دکن بلکه تمام اهل هند معلوم
است ولیکن گاهی کسی اعتنائی بکلام ما نکرده است - مگر ما امید داریم که حال مردم مملکت
اعتنائی بکنند بکلام لار درین - بابت اندازه دانش خود کتابی نوشته ایم بنام حضور و
یکسال است که نزد تو اباقبال الله و له مانده است که وعده نموده است بنظر حضور برساند
اگر آن کتاب با خاک یکسان نشده باشد و مفقود نگشته باشد و آن وعده وفا شود
که من گاهی امید دارم بقیای آن احتمال کلی میرود که هر چند کم به است کفایت کند
نظم نسق امور اینکات بلکه سایر ممالک مسلمانان هم - « گاه باشد که فضاکی نادان به

تصایر پدید آید تیری - ما با اندازه فهم و دانش خود اکنون چیزی مینویسیم در
ملکراتی زمان استقبال حیدرآباد و آنچه شرط بلای است بجل می آریم خواه کسی بشنود و خواه
کسی نشنود - آنچه مینویسیم محمل و سرسری است و جزئیات و نکات و دقائق و فوائد کلی
و امیگد آریم که دیگران خود در آن کنند و مامل و تمتق نمایند -

بنزورای ناقص من در این ریاست دو مجلس ضرورت یکی خاصه دیگری

عامه - (۱) مجلس خاصه باید مشتمل باشد از حضور میر مجلس - نواب سالار جنگ -
نواب خورشید جاه - نواب اقبال الدوله - نواب بشیر الدوله - شهاب جنگ و پیشکار -
کمتر یا زیاد تر از این عدد بسته بمیل و خواهش پادشاه ملک است ولیکن در انتخاب باید
اشخاص دنیادیده و کار آزموده و خدمت کرده باشند - آنچه این مجلس خاصه فقط در امور
مشاور خواهد بود که نسبت دارند آن امور بدولت انگلیش یا در پیرامر سترگی که پادشاه
ارای آنها را طلب کند - (۲) مجلس عامه باید مشتمل باشد از کسانی که هر یک از آنها پیر
باشد و ریخت رشته از امور ریاست - مثلاً این اشخاص ذیل و از این قبیل اشخاص
اقلاً باین عدد بهم باشند -

سالار جنگ میر مجلس - مولوی مهدیعلینان - مولوی سید حسین علی

مولوی مشتاق حسین - مولوی صدیق - مولوی شیخ احمد - علی رضا خان -
اکرام الله خان - حافظ عبدالکریم - مولوی محمد حسن خان - مستر تبخی -
مستر االبجی - مستر ویکلینسن - میجر نویل - جنرال گسفرد - راجه رای ایان
قدیر جنگ - کپتان لیکن - هری کشن بهادر - یکی از فوجداری - یکی از کوتوالی -
یکی از صفائی - یکت داکتر - یکی از قبه خانه - معتمد تعلیمات -

در حیدرآباد مولوی صاحب و نواب دوله و جنگ و بهادر بشمارند

و ما هم در آن می شناسیم و اگر هم بشناسیم بمقصود و اراده ما نسبتی ندارند - ما عامه کلان و

جمله خلقان بوقامت بلند و بازوی سخت و شکم بزرگ و ریش سپید و کوه پستلون
زبان دراز چاپوس خوش آمدگو و اولاد فلان پادشاه یا شاه هزاره دهمی یا پسر
بخارا و خاقان چین و پادشاه سمرقند و قیصر روم و خلیفه بغداد و تیمور و نادور شاه
و فاضل نجر و ادیب اریب و غیره و غیره نیز میگویم بلکه دو مشقال نیز میگویم که در کتب
کارروائی و کارگاههای درکار است در امور سلطنت و حکومت - بر این کار کسانی
در کار اند که سالهای دراز در خدمت باشند و راه و چاه کار را بداند و تجربه آموخته
باشند یعنی بالنسبه چرا که جای اینگونه اشخاص در امتدادک خالی است - اگر این عدد
را هم بخوانند کمتر یا زیاد تر کنند مختار اند - در این مجلس باید بر سر جزئی و کلی امور
ریاست گفتگو شود و بنوبت هر یک از این اجزا جاری احوال و کیفیت است که پسر یا پسر
خود را بجای حاضر آورد تا دیگران هم آگاهی بهیر ساند و بر سر آن گفتگو کنند - اجزای
این مجلس باید همه از او باشند و بخوف و بدون خوشامدگویی آرای خود را اظهار نمایند
بسیر مجلس را باید اختیار باشد که حکم و صلاح کند آنچه را که نظرش خلاف یا درست
آید - بسیر مجلس را باید اختیار باشد که چون بی یا دولتی یا زیاد بر سر مطلبی معینی
تعارض و نفسانیت میکند یا می کند از روی غرض و خصومت انگس یا اشخاص از
مجلس خارج سازد - در هر هفته یک روز از مجلس باید منعقد شود و مجاز احوال آن نظر حضرت
بتردای من ابتدا باید چهار یا پنججلس که کارگاه باشد و در هر روز یک
بخوبی بداند و مترس سازند که ضابطه چندی بنویسند و آنچه در آنستند
هر دو مجلس و ختیار بسیر مجلس را در آن ضابطه بنویسند که ابتدا از چند کس نظرش
بصارته آخری در غیبت چند کس میتوان در مجلس گفتگو کرد و الا آن گفتگو و مجلس
پس این ضوابط را باید بنظر حضور برسانند و ایشان دستخط فرمایند و چاپ شود و بعد
کتابچه همیشه عمای ریاست در هر جای که مستند به خلق تمام باشد در آنجا

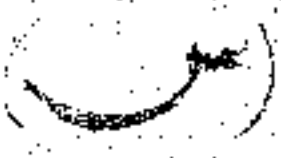
تقریباً می آید که مجلسی که ششگانه است مثل از چند کس باشد و در وقت
مجلس عالی باشد مقدر سازند فقط برای آنکه از اطراف و جوانب ملک که شوند که
جای داد با خالی مانده و چند کس میسر دارند و هر یک از این میسر واران بگذرند
و خدمت مناسبند دارد و پایه علم و لیاقت او چیست و قابل چه هموار است -
را از اصدی قبول نکنند و اگر قبول می کنند هر شخصی را از زیاده از قابلیت و سهم برادار
کار و عهده ندهند مخصوص بر آنکه خط سفارشی از کسی آورده است - این اشخاص که
میکنند باید مجلس عامه پیش کنند - بعضی اشخاص امن دیده ام و میدانم که هیچ
قابلیتی نداشته اند و سفارش تعلقات داشته اند و بسفارش تحصیل کرده اند
و امثال الک - اینگونه بد نظیرها را باید موقوف و معدوم سازند - بتدریج با
در مجلس عامه قواعد و قوانین هم در بعضی از امور ریاست جاری شود اگر تا کنون نبوده
و اگر بوده حکمت و اصلاح کنند در صورتیکه حکمت و اصلاح لازم داشته باشند یا تجدید
کنند - هر یک از اجزای این مجلس خواهد بود در سر رشته و علاقه خود و لیکن باید
تا یک حدی هم اختیار بآنها داده شود بموجب ضابطه - هر که خلاف آن ضوابط
کند باید بر طرف معزول شود از عمل و عهده خود -

در آمدنی و مخارج ملک بنظر من چنین می رسد که سوای خود حضور
دیگری را نباید اختیار باشد که بدد و بخشند و آنچه داده و بخشید میشود باید بروی
قانون و امضای تمام اجزای مجلس باشد و از امور ملکیه خارج نباشد و اگر از امور
خارج باشد باید با امضای حضور باشد - مگر یک نکته دیگر باقی است و نوشتن آن
بسیار سخت است و آن اینست که آیا حضور پر نور را چه اختیار باید باشد در دخل
خرج ریاست - در بنظر من چنین می رسد که مشاوری در خیر اندیش باید حضور
در ای خود را ظاهر سازند اگر خرجی بشود که بجا و زیاده از اندازه باشد زیرا که همیشه با

خرج او کمتر از دخل او باشد بسیار مشکل است که در این حالت که این ملک است و
بپنجین سایر ممالک مسلمانان کسی بتواند دم از این شکره و مطلب ندر چه که موجب
همه خلق میشود -

در اخبار پیشی گزرت ۲۹ جنوری دیدم نوشته بود که سلطان دوم ماهوار
وزیر عظم خود را فرید کرد و از ۲۵۰ پوندر سانید به ۵۰ پوندر ماه و باین حساب
۴۰۰ پوندر سال موجب وزیر عظم سلطان ترکی از وزیر عظم انگلند پیش است
چندی قبل شخصی بکوبه من در شفق نوشته بود که سبق نخل و کفایت می آموزی - بی
من سبق نخل و کفایت می آموزم دلار درین نیز سبق نخل و کفایت آموزت بخت بخت
شکی نیست که همواره باید چندین لاک در خزانه حکومت باشد و اگر من بد اخلت داشتم
یا شوم در یکسال بچاه لاک بلکه یکشکر در بر آمدنی این ملک می افزایم - ولیکن در این
نی تو لیسیم که چگونه و چسان فقط مثالی میدهم دیگر امور از اینسان قیاس شود -
چند روز قبل ازین در جانی شنیدم که قاضی حیدر آباد پنجصد روپیه ماهوار میخورد
و در هر عقد و نکاحی هم دو روپیه خودش میگردد و دیگر روپیه هر یک از تابانش -
بنظر منده میرسد که قاضی صاحب را پنجصد روپیه کفایت میکند و آن دو روپیه
داخل خزانه سرکار شود بلکه رای بنده نیست که عقد و نکاح بر کاغذ مهور باشد
با اندازه مبلغ کابین کاغذ مهور بطور قبالة نوشته شده بدست قاضی و بی رای
مرد با خود دارد و دیگری رازن که در وقت حاجت هر دو را بکار آید
غرض هر شخصیکه عدد روپیه ماهوار زیاد است او را اگر بخواهد
با بدهند کم است او را زیرا که دستگاه خود را وسعت میدهد و زن و خدام و
وسپ و گاری و نوکر خود را و چندان میکند - ولیکن بر حکومت لازم است
هر کسی را با اندازه استعداد و قابلیت و خد قیاس دارد و از عهده میتواند بر آید موجب

در آن روز که بگذرد و نماز و سلام را تمام کرده ()
 رحمت و انجمن است خوانندگان عرض میشود که امروز که روز شنبه ۲۹ جمادی الثانی
 و ۱۴ اپریل است چندان یلوی باز شد تا در نکل پشته و میل مسافت و بنده هیچ در این
 سکنه آباد حاضر بودم که قریبهای گاری روان شد و جمعی مفت خوار در آن نشسته بودند
 غالباً انگریزیت و پخیز از رویه بر آن خرج این کار مقرر شده است از خزانه نظام این
 یکی معنی است هیچ جا محسوب نمیشود و هیچکس شاکر و ممنون هم نیست فقط نقصان مفتی میدهد
 بخزانه نظام ولی هیچکس و کجی بر زمین افسوس بخورد و بر این کتاب که در ایگان مشایخ



چون ما در چند جا این کتاب دیده اند و ایام که در ضمیمه بعضی چیزها
 بزرگاری نسبت بکتاب خود و حالت آن که از ایشان بوده خود و فایسکه و ایدیم
 که بنیاید مفید باشد و مفید گردد و سمانند هر شیعه در عالم وطن خود و آهنگ
 خود را دوست دارد و طالب ترقی و سرسبزی و فرزین دولت و راحت هر دو باشد
 و خوبتر آن باشد که در مجلس حکومت بنای و قانون معدلت و انصاف و نور
 لغت و دولت و تجارت و زراعت و فلان است و اسباب خوشی و آسایش آزاد
 خلق و جوید باید و فراهم آید ما همواره چیزها در اخبار ما و کتابچهها نوشته ایم و همه را
 یکمال سخن در سخن زد و در هر وقت طبیعت ملی در واقع از روی دلسوزی و
 همدردی و حمیت قومی و هم وطنی و هم زبانی سولی همیشه جمعی از جهلاد و بی دانشان
 بخلاف ما بر خاسته اند و با ما سوار قضا کرده اند و عهد بخت زد و جواب و خرافات آن
 زمره است که ما بر خود گرفته ایم که در ضمیمه این کتاب بعضی چیزها بنویسیم
 از آنچه نیست که چندی قبل از این کتابچه از ما شاید بدست می

این دو بوده است موسی هم به عباس بن امیر علی مصعبانی که ماکای او را ندیده بودیم
این شخص خطی نوشته بود به مدیران اخبار مفرح القلوب کراچی و سخنان باو بسیار
در حق ما زنگارش داده بود - این مدیر صاحبان که معلوم نیست باشند که نام
سرزمین هندی و ابدافارسی نمیدانند و معذالک اخبار خود را فارسی مینویسند
نوشته بودند "چون کتابچه ملاحظه و مطالعه مانرسیده است و نه میرزا اسمعیل
ویده ایم و نه نامش را شنیده ایم لهذا در این وقت نتوانسته ایم در این خصوص
بجشی خاطر خواه برانیم و یا در این موقع ارا به دندان شکن را در جواب کلمات و
تحریرات کوتاه اندیشان و کور باطنان که عبارت از مضامین هنرله و ترجمات
نسبت عظام اهل اسلام است بنویسیم" - چون این صاحبان عالیشان
خود در همان اخبار نوشته بودند که شاهزاده ظل السلطان وقتی با نوشته بود
که حقیقت شمایکی از خدمتگزاران دولت علییه ایران هستید بر همه ما با و حیب
و لازم است که کمال محبت و مهربانی را در باره شما مبذول داریم - شکی
تو مان قیمت اخبار نامه شمارا که یکی از اخبار نامی بسیار خوب است بر ملاحظه
ایرانی فرستادیم" و از همین عبارت بر جهانیان ظاهر میآید که این قطعه
سعدی کثیر از می مناسب حال ایشان فرموده است «الاناشوی شرح
سختگوی که اندک مایه نفع از تو وارد اگر روزی مراوش بر نیاری بگو
چندان عیوبت بر شمارد" - ماهمین عبارت را تمسک خود قرار داده بر این
پایانیم - ابتدا ایرادی چند بر عبارت نویسی این صاحبان گرفتیم و سخن از این
کردیم و بعد نوشتیم که شما محض برای این سی تومان میکنید هر چه میکنید و هر سنگی را
که بر سینه میزنید برای این سی تومان است که ایران ما را خراب و دیران میساز
دیگر آنچه باید بنویسیم بدون خوف و خشیت نوشتیم و ابد ما را خوف و خشیت از آنجا

است وقت را بگیریم و مینویسیم زیرا که این فردم صاحب غرض نمیدانند و اگر
 میداند برای زحمتی پوشند که به ظلم و جفائی میکنند و در حق بندگان خدا گناه
 عهد و عهدین اینها هستند - اگر ما آنچه میدانیم و شنیده ایم از ایران و نسبت باین
 که همه اهل ایران و شاه و شاهزاده و حاکم و امیر و فقیر هم میدانند بزرگواریم
 الوقت این صاحبان غرض و طمع سیه رو میشوند و بجمل دست از چای پوسی و
 تملق گوئی بدارند - ولیکن غلط گفتیم ز جهان را بر باد داد و خانمانها را تباہ
 ساخت و انجیا و اولیاء کشت و بسیار از اهل کوفه و شام از سی تومان هم کمتر
 گرفتند که بروند و فرزندان خمیر خود را بکشند -

الغرض در ختم کلام باین صاحبان غرض در تمامه در مرض نوشتیم که
 همین خطر را در اخبار خود درج کنند و جواب آنرا نیز هر چه که نظرشان برسد بزرگان
 که خوانندگان نیز فایده بگیرند ولی چگونه جرات داشتند که خطی را درج کنند در
 اخبار خود که تقاضای شخصی تخریر یافته بود که انشاء الله در زیر تیغ جلا و هم از احدی
 خوش آمد نخواهد گفت و خزانین و تاج پاوشانان جهان را هیچ نخواهد شکست و بنده
 و برده هیچ پاوشاهی نخواهد شد - آن خطر را درج اخبار خود نکردند ولی خرافات
 چندی را در اخبار خود درج نمودند مثل اینکه در تاریکی برقصند و در خلوت کاف
 بتیور و عمره نگی زنند - این خرافات مجدداً نقل شد و اخبار شفق ثانی مفرح
 زیکی است که گفت خودمان نیز تا میدی خبر و در جهان شفق از آنچه در مفرح القلوب
 گفته شده بود ولی بنام و از طرف مدیر شفق و حال آنکه مدیر شفق بکثرت لفظ فارسی
 نمیداند - این بزرگوار عالی مقدار که تا مش بر ما پوشیده است و هر که خواهد
 باشد ما را بنام او کاری نیست خود از اصل و ذر او و وود خود خبر وارد در
 شفق مینویسد - تا دیجات و تقریبات مشفقانه که مدیر اخبار که با مفرح القلوب